

## بیانه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت ۱۹ بهمن سالروز نبرد حماسی سیاهکل

# ۴۰ سال مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم

در صفحه ۲

## سیاهکل و جنبش کارگری - کمونیستی

## تاثیر حماسه سیاهکل بر جنبش دانشجویی ایران

پایداری بر سر اهداف مسلم کارگران و توده های زحمتکش ایران.

در طی این سال ها، ده ها تن از با ارزش ترین رهبران سازمان، در وفاداری به سوسیالیسم و آرمان های طبقه کارگر جان باختند، بسیاری از اعضا و کادرهای ارزنده سازمان، در شکنجه گاه های مخوف ساواک و یا جمهوری اسلامی به قتل رسیدند، صدها تن از اعضا و هواداران سازمان پس از دستگیری و تحمل شکنجه های وحشیانه اعدام شدند و هزاران تن دیگر نیز، سال هایی از زندگی دوران پر بار مبارزاتی شان را در شکنجه گاه ها و زندان های دو رژیم آدم کش شاه و خمینی با شکنجه های مرگ آور سپری کرده اند.

اگر در رژیم گذشته، با نبرد حماسه آفرینان سیاهکل و پس از آن، با تولد سازمان چریک های فدایی خلق ایران، سال پنجاه و سال های بعد از آن، سال هایی بودند که "زنگ بزرگ خون به صدا در آمد و طوفان شکوفه داد"، سال های نخست دهه ۶۰ نیز، سال های آتش و خون بود. سال های کشتار و قلع و قمع مبارزان، نیروهای آزادی خواه، انقلابیون کمونیست و به طور اخص، کشتار رهبران و کادرهای سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) در خیابان ها و زندان های جمهوری اسلامی ایران بود.

چهل سال از تولد سازمان چریک های فدایی خلق ایران گذشت. چهل سال پیکار، مبارزه و از خودگذشتگی، چهل سال در میانه آتش و خون، چهل سال امید و انتظار، چهل سال شکست و پیروزی، چهل سال مقاومت علیه استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی جمهوری اسلامی، چهل سال افتادن و دوباره برخاستن، چهل سال

خورشید تابناک در آسمان جنبش کمونیستی می درخشد و لکه های ابری را که برای ناپدید ساختن آن به سویس پرتاب می شود از سر راه خود کنار می زند. این فقط ساواک شاه و سازمان اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی، دشمنان مستقیم سازمانی که نطفه اش در سیاهکل بسته شد نبود که هر بار علاوه بر

در صفحه ۲۰

## حماسه سیاهکل، مبارزه مسلحانه و تاثیر آن بر ادبیات و هنر زمان

آن که می گفت حرکت مُرد در این وادی خاموش و سیاه  
برود شرم کند!

مویه کن بحر خزر

گریه کن دشت کویر

بپرهن چاک بده جنگل سرخ گیلان

قلب خود را بدر ای قله سرسخت البرز

پانزده مرد دلیر

پانزده جان برکف

دست درآور بگه رزم عظیم

خون شان رنگ خروش

خون شان جلوه دل های امید

سیاهکل آغازی ست، چیزی نو، آغازی در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی

در صفحه ۷

## خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در صفحه ۴



بیانه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت ۱۹ بهمن سالروز نبرد حماسی سیاهکل

## ۴۰ سال مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم

### کارگران و زحمتکشان!

سالگرد نبرد حماسی سیاهکل است و ۴۰ سال مبارزه‌ی سازمان ما که به رغم افت و خیزهای جنبش کمونیستی و تحولات آن، همواره یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های درون جنبش کارگری و کمونیستی ایران بوده است.

سیاهکل، فرزند زمانه‌ی خود بود و مبارزه‌ای که شرایط مشخص در یک دوره‌ی تاریخی معین، توجیه‌گر نیاز و ضرورت آن. حماسه‌آفرینان فدایی که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ با حمله به پاسگاه سیاهکل، در جنگ‌های شمال جنگیدند، قهرمانانه ایستادند و در نبردی نابرابر، جان باختند، یک وظیفه‌ی بزرگ را بر عهده گرفته بودند. آن‌ها با به اهتزاز درآوردن پرچم سرخ مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم، در یکی از سیاهترین دوره‌های سلطه‌ی رژیم دیکتاتوری و اختناق شاه که با دستگاه پلیسی و امنیتی‌اش، جو ترس، رعب و وحشت را بر جامعه حاکم کرده بود، با صدایی رسا به رژیم اعلان جنگ دادند. این سرآغازی بود بر مبارزه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، در کشوری که رژیم شاه در دوران پرتلاطم سیاسی جهان، بر آن، جزیره‌ی ثبات و آرامش نام نهاده بود.

جزیره ثبات و آرامش بر هم خورد. سکون و بی‌تفاوتی، تا جایی که به بخش آگاه‌تر توده‌های مردم ارتباط می‌یافت، به زودی جای خود را به حرکت و مبارزه‌ی فعال داد. شور و اشتیاق به مبارزه‌ی متشکل و فعال چنان بالا گرفت که به رغم وحشی‌گری و سرکوب‌های بی‌رحمانه‌ی رژیم شاه، و کشتار صدها تن از فدائیان که در صفوف سازمان پیکار کردند و جان باختند، گروه گروه انقلابیون کمونیست به سازمان پیوستند و پرچم اهداف و آرمان‌های کمونیستی را برافراشته نگه داشتند. زندان‌های رژیم شاه با هزاران فدایی انباشته شد. وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها به اجرا درآمد. اما دیگر پایانی بر مبارزه نبود. نفوذ و اعتبار سیاسی سازمان مدام افزایش یافت. دانشجویان دانشگاه‌ها، با برپایی تظاهرات‌های متعدد، جانبداری خود را از سازمان اعلام نمودند. پیشروترین کارگران، اهداف و آرمان‌های کمونیستی خود را در سازمان یافتند و در صفوف آن مبارزه کردند. نفوذ معنوی در میان توده‌های کارگر و زحمتکش چنان افزایش یافت که عینیت مادی آن را همراه با قیام، در جریان روی آوری گسترده کارگران به صفوف سازمان و نفوذ و اعتبار آن در کارخانه‌ها و دیگر مراکز کارگری شاهد بودیم.

این تأکید بر نقش و مبارزه‌ی سازمان، هرگز به این معنا نبوده و نیست که ضعف‌ها، اشتباهات و انحرافات نظری و عملی نادیده انگاشته شوند. هر جریانی که مبارزه می‌کند، قطعاً اشتباه هم می‌کند. نقد خود، از همان آغاز، جزئی جدایی‌ناپذیر از سازمان ما بوده است. در دوران قبل از قیام، سازمان به دفعات، نظرات و اقدامات عملی خود را مورد انتقاد قرار داد و پس از قیام نیز فدائیان اقلیت، از موضعی انقلابی و مارکسیستی، نقاط ضعف، اشتباهات، اشکالات و انحرافات نظری و عملی سازمان را نه فقط در عرصه کاربرد عمل مسلحانه، بلکه در حیطه‌ی وسیع‌تر ایدئولوژیک - سیاسی به نقد کشیدند. هدف نقد، ارتقاء است. پالایش و ارتقای سازمانی که موجودیت‌اش بر کمونیست بنا گردید و مبارزه‌اش در خدمت طبقه کارگر و اهداف و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی این طبقه.

بنابراین تأکید ما بر نقش و تأثیر سیاهکل و مبارزات سازمان، با نگرشی نقادانه و کمونیستی همراه است. اگر امروز نه صرفاً سازمان فدائیان (اقلیت) که خود را پاسدار سنت‌های انقلابی کمونیستی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران می‌داند و نبرد سیاهکل را سالروز اعلام موجودیت سازمان، بلکه حتا در مقیاسی بسیار فراتر از تعدادی سازمان‌های سیاسی، بر نبرد حماسی سیاهکل و مبارزات سازمان، ارج نهاده می‌شود، دقیقاً به خاطر تأثیر عمیق و مثبتی است که این رویداد در ایران بر جای نهاده و به جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی مبارزاتی توده‌های کارگر و زحمتکش تبدیل شده است.

اما چه چیزی شاخصه‌ی سیاهکل و مبارزه‌ی سازمان در گذشته بود که تأثیرگذاری آن را توضیح می‌دهد و امروز ما به عنوان سازمان فدائیان (اقلیت) خود را حافظ و پاسدار سنت‌های انقلابی آن می‌دانیم؟

سازمان ما از همان آغاز، موجودیت خود را به عنوان یک سازمان کمونیست، زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم اعلام نمود. مبارزه‌ای که از سیاهکل آغاز شد و ادامه یافت، آموخت که برای کمونیسم، برای آزادی و سوسیالیسم، باید پیگیرانه جنگید و با قهرمانی، از خود گذشتگی، استواری و فداکاری مبارزه کرد. سازش با نظم موجود، هرگز در مرام کمونیست‌ها نیست. لحظه‌ای نباید آرمان‌ها و اهداف طبقه کارگر و انقلاب کارگری را فراموش کرد. سازش و بند و بست با سرمایه‌داران و ثروتمندان، امپریالیست‌ها و تمام مرتجعین دشمن آزادی و سوسیالیسم، هرگز در مرام و عقیده ما نیست. راه ما کمونیست‌ها از تمام سازش‌کارانی که می‌خواهند نظم موجود را با وصله و پینه کردن آن از طریق به اصطلاح اصلاحات، نجات دهند، به کلی جداست. انقلاب ضروری‌ست و طبقه‌ی ارتجاعی حاکم را فقط با قهر انقلابی، می‌توان سرنگون کرد. سیاهکل نشان داد که راه ما کمونیست‌ها از تمام فرصت‌طلبان و تجدیدنظرطلبانی که به مارکسیسم و کمونیسم پشت می‌کنند، جداست. یک چنین شاخصه‌های نظری و عملی - سیاسی بود که سازمان را در قلب توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران جای داد و لکه ننگی را که حزب توده از خود در جنبش بر جای نهاده بود و به ناروا به کمونیسم نسبت داده شده بود، پاک کرد. سازمان ما سیمائی نوین و کارنامه‌ی درخشانی از کمونیست‌های ایران به کارگران و زحمتکشان ارائه داد و اعتماد سیاسی توده مردم را که نیاز جدی هر سازمان سیاسی‌ست به دست آورد.

از همین روست که وقتی قیام توده‌های مردم ایران، رژیم سلطنتی را به گورستان تاریخ می‌فرستد، به رغم این که ارتجاع تمام قدرت خود را برای به شکست کشاندن انقلاب به کار می‌گیرد و بیش از همه، کارگران و سازمان‌های کمونیست و چپ در معرض سرکوب و فشار قرار می‌گیرند، با این وجود، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران از چنان قدرتی برخوردار است که تظاهرات و راه‌پیمایی‌های صدها هزار نفره در تهران برگزار می‌کند. نشریه کار، ارگان سازمان جزء پرتیراژترین نشریات کشور است. در تمام مهم‌ترین کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی و خدماتی حوزه‌های سازمانی در حال فعالیت‌اند. نفوذ سازمان تا دورترین روستاها نیز کشیده شده است. سازمان ما نقش مهمی در سازماندهی جنبش شورایی ترکمن صحرا دارد، به گسترش شوراها در سراسر ایران یاری می‌رساند و عمدتاً نیروهای جنبش دانشجویی طرفدار فدائیان‌اند.

اما درست در شرایطی که سازمان ما به یک جریان قدرتمند با پایگاه وسیع توده‌ای تبدیل شده بود، متأسفانه نتوانست از پس وظایفی که در این لحظه بر عهده داشت برآید. اشکال کار در کجا بود و چه شد که از درون سازمانی با این سوابق درخشان، گروهی به نام فدائیان اکثریت سر برآوردند که به جنگ گذشته‌ی کمونیستی سازمان برخاستند، مبارزات آن را تخطئه کردند، به اهداف و منافع توده‌های زحمتکش پشت کردند و سرانجام هم به دنبال چه حزب رسوای توده و ارتجاع حاکم بر ایران تبدیل شدند؟

ریشه‌ی نظری پیدایش این پدیده را که دنبال کنیم، باید گفت که متأسفانه در مواضع گذشته سازمان، یک انحراف و گرایش عموم خلقی وجود داشت. این گرایش البته در شرایط پیش از سال ۵۵ که مبارزه‌ی حادی در جریان بود و سازمان قدرتمند، نمی‌توانست رشد کند و تبدیل به یک جریان تأثیرگذار بر مواضع نظری و پراتیک انقلابی سازمان گردد.

در جریان ضرباتی که ساواک رژیم شاه در سال‌های ۵۴ و ۵۵ به سازمان وارد آورد، برجسته‌ترین کادرها، اعضای رهبری سازمان و در رأس آن‌ها رهبر برجسته سازمان، رفیق حمید اشرف، جان باختند. سازمان نه فقط دچار نوعی از هم‌گسیختگی تشکیلاتی گردید، بلکه از داشتن یک رهبری سیاسی که مهم‌ترین نقش را در یک سازمان کمونیستی بر عهده دارد، محروم گردید. این ضربات، تزلزل و تردید در میان عناصر ناپایدار پدید آورد. زمینه برای رشد گرایش عموم

خلفی درون سازمان هموار شده بود. آنچه که باز هم به این گرایش میدان می‌داد، تغییرات سیاسی بود که در مقیاس جامعه در حال رخ دادن بود. توده‌های مردم ایران قدم به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی فعال نهاده بودند و جنبش توده‌ای پیوسته اعتلا می‌یافت.

اوضاع سیاسی جدید، وظایف و تاکتیک‌های نوینی را می‌طلبید. مواضع و خط مشی گذشته سازمان دیگر پاسخ‌گوی شرایط جدید نبود. خط مشی گذشته فرو ریخته بود و سازمان هنوز جایگزینی برای آن نداشت. یک چنین اوضاعی نه فقط مانع از آن گردید که سازمان بتواند نقش مهمی در جنبش و مبارزه‌ی طبقاتی در حال اعتلا در آستانه قیام ایفا کند، بلکه اکنون از جهت نظری نیز کاملاً بی‌حفاظ شده بود. تمام شرایط برای رشد گرایش عموم خلقی و تبدیل شدن آن به یک جریان اپورتونیست - رویزونیست فراهم شده بود. اکنون قیام هم به همراه خود موج وسیعی از روشنفکران خرده بورژوا را به درون سازمانی سوق می‌داد که نه برنامه داشت و نه استراتژی و تاکتیک مشخص که نشان دهد، کمونیست بودن و مارکسیست و لنینیست بودن‌اش در کجا تبلور عینی پیدا می‌کند. این نیز گرایش راست را تقویت می‌کرد.

جناح چپ و مارکسیست سازمان که به جناح فدائیان اقلیت معروف گردید، سرمست از پیروزی‌های سازمان، همین که به خود آمد، دریافت که گرایش اپورتونیست - رفرمیست، مرکزیت سازمان را قبضه کرده است و هم‌فکران خود را در رأس شاخه‌ها و بخش‌های مختلف سازمان قرار داده است. تنها چند مورد در این میان استثنا بود، که آن هم نتیجه‌ی قدرت برتر مطلق جناح انقلابی سازمان در این بخش‌ها بود. مبارزه‌ای پدافندانه آغاز گردید.

جناح فدائیان اقلیت خواهان تدوین فوری برنامه و مجموعه‌ای از تاکتیک‌های منسجم کارگری برای مشخص کردن خط مشی و مواضع سازمان و تأکید بر ماهیت طبقاتی بورژوازی و خصلت مذهبی جمهوری اسلامی، به عنوان یک رژیم ارتجاعی و ضد مردمی بود. جناح موسوم به اکثریت که هنوز می‌کوشید، مواضع توده‌ای ضد مارکسیستی خود را پنهان دارد، از پذیرش پیشنهادات جناح اقلیت سر باز زد و در عمل به عنوان دنباله‌چیز حزب توده، به مدح و ثنای رژیم ارتجاعی و ضد انقلابی جمهوری اسلامی و جنایتکار و عوام‌فریب بزرگ، خمینی، برخاست و بزرگترین ضربه را به سازمان وارد آورد. انشعاب ناگزیر گردید و جناح مارکسیست سازمان، فعالیت مستقل خود را برای پاسداری از سنت‌های انقلابی سازمان، دفاع از مارکسیسم و مبارزه برای سرنگونی نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران ادامه داد.

اکنون ما به عنوان فدائیان اقلیت می‌بایستی مبارزه را در شرایط بسیار دشوار و پیچیده‌ای ادامه دهیم. مبارزه‌ای در دو جبهه. از یک طرف در حالی که انشعاب، ضرورت تجدید سازماندهی را در برابر ما قرار داده بود، جمهوری اسلامی حملات گسترده خود را علیه سازمان متمرکز کرد، تا این فرصت را از ما بگیرد و ما می‌بایستی درگیر مبارزه برای خنثا کردن حملات پی در پی رژیم باشیم.

با بورش رژیم برای بازپس گرفتن آخرین دست آوردهای انقلابی مردم ایران، سازمان ما، بنا به سنت‌های انقلابی خود، راه ایستادگی و مقاومت قهرمانانه‌ای در برابر ارتجاع حاکم را برگزید. عقب‌نشینی بدون نبرد در سنت سازمان ما نبود. مکرر شاخه‌های تشکیلاتی سازمان ما زیر ضربه قرار می‌گرفت اما با ابتکار و تلاش اعضا و هواداران سازمان به فوریت بازسازی می‌شدند. در جریان این نبرد با رژیم سر تا پا ارتجاعی و ضد انسانی جمهوری اسلامی، رقیمی نزدیک به ۷۰۰ تن از اعضا و هواداران سازمان در سراسر ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شدند و به قتل رسیدند. اکثریت اعضای کمیته مرکزی سازمان و اغلب اعضای کمیته‌های رهبری تشکیلات در جریان این نبردها که تا سال ۱۳۶۴ به طول انجامید، جان باختند. هزاران تن دستگیر و به حبس محکوم شدند که گروهی از آنان نیز در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ اعدام شدند.

از طرف دیگر، سازمان ما می‌بایستی برنامه و تاکتیک‌های نوین را منطبق با شرایط پس از قیام تدوین کند. مبارزه ایدئولوژیک بر سر این مسئله نیز جبهه دیگری از مبارزه ما بود.

با انشعاب بزرگ، تمام کسانی که جمهوری اسلامی را ارتجاعی می‌دانستند، به جناح فدائیان اقلیت پیوسته بودند. در جریان بحث‌ها بر سر برنامه و تاکتیک‌ها آشکار گردید که گروهی از کسانی که در صفوف اقلیت قرار داشتند، حاضر نیستند مواضع محکم مارکسیستی اتخاذ کنند. آن‌ها به یاران نیمه راه تبدیل شدند و سال‌ها بعد که اغلب آن‌ها مواضع مارکسیستی را کنار نهادند و به جمهوری خواه و طرفدار ائتلاف با سازمان‌های بورژوازی تبدیل شدند، روشن ساختند که از همان آغاز به اشتباه در جبهه فدائیان اقلیت قرار گرفته بودند.

سازمان ما، حتا در دشوارترین شرایط که لطمات سختی به تشکیلات وارد آمد، استوار و شکست‌ناپذیر ایستاد. بر مواضع مارکسیستی - لنینیستی خود و دفاع از منافع کارگران پای فشرده و اکنون در چهلمین سالگرد سیاهکل و بنیانگذاری سازمان، با افتخار به پایبندی‌اش به کمونیسم، دفاع خدشه‌ناپذیر از منافع کارگران و از موضع این طبقه، از منافع عموم توده‌های زحمتکش و ستمدیده، به مبارزه خود در راه آزادی و سوسیالیسم ادامه می‌دهد.

سازمان فدائیان (اقلیت) در چهلمین سالگرد بنیان‌گذاری سازمان، بار دیگر تأکید می‌کند که راه نجاتی برای توده‌های مردم ایران، جز یک انقلاب اجتماعی کارگری وجود ندارد. فوری‌ترین وظیفه‌ای که امروز در برابر ما قرار دارد، تلاش برای تشکیل طبقه کارگر و ارتقای سطح آگاهی طبقاتی کارگران است. ایجاد تشکل‌های کارگری، به ویژه تشکل‌های مخفی از نمونه کمیته‌های مخفی کارخانه، یکی از ضرورت‌های کنونی جنبش کارگری است. هیچ تحول جدی به نفع توده‌های وسیع مردم ایران نمی‌تواند رخ دهد، مگر از طریق یک انقلاب اجتماعی که وظیفه فوری آن سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار یک دولت شورایی، اجرای بی‌درنگ مطالبات عمومی مردم ایران و گذار به سوسیالیسم است.

تجربه تمام مبارزات توده‌های مردم ایران نشان می‌دهد که اشکال مبارزه‌ی توده‌ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی، اشکال مبارزاتی مختص طبقه کارگر و در رأس آن‌ها اعتصاب است.

برای سرنگونی جمهوری اسلامی، برپایی اعتصابات عمومی سیاسی یک ضرورت انکارناپذیر است. یک چنین اعتصابات وقتی که با راهپیمایی و تظاهرات تلفیق شوند، قادرند ضرباتی خردکننده بر رژیم وارد آورند. تجربیات مبارزاتی مردم ایران و سراسر جهان، همواره نشان داده است که طبقات حاکم مرتجع، هیچ‌گاه با مسالمت کنار نمی‌روند و از قدرت دست برنمی‌دارند. قیام مسلحانه، مکمل اعتصاب عمومی سیاسی برای سرنگونی رژیم سر تا پا مسلح و به غایت سرکوبگر و فاشیست جمهوری اسلامی است.

سازمان فدائیان (اقلیت) در چهلمین سالگرد سیاهکل، یاد تمام جان‌باختگان فدایی را که در طول این سال‌ها در راه اهداف و آرمان‌های کمونیستی سازمان و مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم جان باختند، گرامی می‌دارد و راه آن‌ها را تا پیروزی نهایی طبقه کارگر ادامه خواهد داد.

سازمان فدائیان (اقلیت) به تمام مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم درود می‌فرستد و به تلاش و مبارزه خود برای برپایی یک انقلاب اجتماعی و استقرار نظامی سوسیالیستی متشکل از انسان‌های آزاد و برابر ادامه می‌دهد.

**گرامی باد ۱۹ بهمن سالگرد نبرد حماسی سیاهکل**  
**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی**  
**زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم**  
**سازمان فدائیان (اقلیت)**  
**بهمن ماه ۱۳۸۹**

**کار - نان - آزادی - حکومت شورایی**

## کمک های مالی

	<b>کانادا</b>
۵۰ دلار	لاکومه
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورانی ۱
۱۰ دلار	میز کتاب
۳۰ دلار	حماسه سیاهکل
۲۰ دلار	احمد زبیرم
۲۰ دلار	انقلاب در راه است
۳۰ دلار	گالش
۲۰ دلار	حسن نیکداوودی
۲۰ دلار	کمال بهمنی
۲۰ دلار	فرهاد سلیمانی
۲۰ دلار	بهمن آژنگ
۲۰ دلار	جوخه های رزمی
۲۵ دلار	طوفان در راه است
۲۵ دلار	رفیق حسن نیکداوودی
۲۰ دلار	فریبرز-۱۹
	<b>سوئیس</b>
۳۰ فرانک	علی اکبر صفائی فراهانی
۳۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	امیر پرویز پویان
۵۰ فرانک	حمید اشرف
۶۰ فرانک	سعید سلطانیپور
	<b>ایران</b>
۵۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۵۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۱۰۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی
	<b>آلمان</b>
۱۰ یورو	ایوب ملکی
۱۵ یورو	رسید حسنی
۱۵ یورو	محمد رضا قصاب آزاد
۱۵ یورو	ناصر شادنژاد
۱۵ یورو	بهرز دهقانی
۱۵ یورو	مناف فلکی
	<b>هلند</b>
۱۰۰ یورو	علی اکبر صفائی فراهانی
۱۰ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان
۱۲ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان
۵۰ یورو	شورا
	<b>دانمارک</b>
۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمیا
	<b>به یاد جانباختگان فدائی در بهمن ماه</b>
۵۰ یورو	رفیق پوران بدالهی
۵۰ یورو	رفیق بهروز عبدی
۵۰ یورو	رفیق فتحعلی پناهیان
۵۰ یورو	رفیق حمیدرضا هزارخانی
۵۰ یورو	رفیق کاوه
۵۰ یورو	رفیق حسن
۵۰ یورو	رفیق اسکندر
۵۰ یورو	رفیق فاطمه افدرنیا
۵۰ یورو	رفیق مسعود پرورش
۵۰ یورو	رفیق انوشه فضیلت کلام
۵۰ یورو	رفیق کیومرث سنجری

## خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

"فاجعه دیگری که سرمایه‌داری در ایران خودرو آفرید" عنوان اطلاعاتی‌های ست که سازمان در تاریخ ۶ بهمن ماه ۱۳۸۹ انتشار داد. در این اطلاعاتی آمده است: سودجویی سرمایه‌داران و بی‌حقوقی کارگران در ایران بار دیگر فاجعه آفرید. لاقال ۴ کارگر کشته و ۱۳ تن زخمی و مصدوم شدند.

این فاجعه هنگامی رخ داد که کارگران شیفت شب در حال ورود به کارخانه در صف بودند که یک کامیون حامل بار به صف کارگران برخورد می‌کند. برطبق گزارش کارگران ایران ۴ کارگر جان خود را از دست می‌دهند و ۱۳ کارگر زخمی می‌شوند.

اسامی درگذشتگان این حادثه، تاکنون، ولی‌الله رحمانی، مصطفی خضری، سعید شفیع خانی، میرمحسن حسینی اعلام شده است.

اطلاعی می‌افزاید: این نخستین بار نیست که کارگران ایران خودرو که از هر گونه تشکل، حق و حقوق کارگری محروم‌اند، در نتیجه‌ی حوادث ناشی از کار و سودجویی سرمایه‌داران جان خود را از دست می‌دهند. تاکنون به دفعات کارگران در نتیجه‌ی عدم رعایت موازین ایمن‌سازی محیط کار توسط سرمایه‌داران، جان خود را از دست داده‌اند. اما حادثه‌ی شب گذشته، فاجعه‌بارتر از تمام حوادث گذشته است. سرمایه‌داران و دولت پاسدار منافع آنها، بی‌حقوقی کارگران را به نهایت خود رسانده‌اند. کارخانه‌ها را برای تشدید استثمار، به قتلگاه کارگران تبدیل کرده‌اند. یک کارگر بیمار، راننده کمپرسی را در حالی که بیمار و خسته است، در شیفت شب به کار مجبور می‌کنند. در روز تعطیل عمومی، به زور کارگران را به کار وامی‌دارند. کارگران را به زور وادار به اضافه کاری می‌کنند. در حالی که شبکاری جسم و جان کارگر را تباہ می‌کند، چنان شرایط وحشتناکی در ایران حاکم کرده‌اند که کارگران از ترس بیکاری، فقر و مرگ، ناگزیر به شبکاری و تن دادن به استثمار وحشیانه شده‌اند.

این حادثه‌ی دهشتناک خشم و اعتراض کارگران ایران خودرو را که از ستم‌گری‌های مدیران این کارخانه به تنگ آمده‌اند، برانگیخت. کارگران با روی دست گرفتن جسد یکی از همکاران خود، با تجمع و تظاهرات علیه بی‌حقوقی و مدیران این شرکت، شعار سر دادند.

در پایان این اطلاعاتی نیز خطاب به کارگران گفته شده است:

فریاد اعتراض خود را علیه تمام ستم‌گری‌ها و فجایع نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، بلندتر کنید. با کارگران ایران خودرو و مبارزه آنها اعلام همبستگی کنید. متشکل شوید و مبارزه خود را برای سرنوشتی نظم سرمایه‌داری، تشدید نمایید.

سازمان فدائیان (اقلیت) با خانواده‌های جان‌باختگان و مصدومین و کارگران ایران خودرو اعلام همبستگی می‌کند و خود را در غم و اندوه آنها سهیم می‌داند.

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) در تاریخ ۲۴ ژانویه ۲۰۱۱ (۴ بهمن ۱۳۸۹) اطلاعاتی‌ای در محکومیت اعدام‌ها در ایران و فراخوان به تظاهرات و اعتراض انتشار داد. در این اطلاعاتی آمده است:

ماشین سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی بی‌وقفه به کشتار مخالفین و زندانیان سیاسی ادامه می‌دهد.

در اولین ساعات روز دوشنبه ۴ بهمن ۱۳۸۹ (۲۴ ژانویه ۲۰۱۱) دو تن از زندانیان سیاسی به نام‌های جعفر کاظمی و محمدعلی حاج آقایی، به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق، در تهران و بدون اطلاع وکیل و خانواده‌هایشان اعدام شدند.

علاوه بر اعدام مخالفین و زندانیان سیاسی، اعدام مجرمین جنایی به ویژه در ملا عام به امری روزمره تبدیل شده است.

اخبار منتشره از سوی برخی وکلای حقوق بشر حاکی از آن است که حدود هزار تن دیگر در نوبت اعدام قرار دارند.

نگذاریم جمهوری اسلامی در خفا به این جنایات ادامه دهد. با سازماندهی و برگزاری مراسم و آکسیون‌های اعتراضی، علیه موج اعدام‌ها برخیزیم و با شرکت در تظاهرات‌ها و تجمعات اعتراضی افکار عمومی جهان را در جریان سرکوب و کشتار در ایران قرار دهیم.

## تأثیر حماسه سیاهکل بر جنبش دانشجویی ایران



رفیق محمد هادی فاضلی

به بقاء و استمرار حیات سیاسی خود نیز بوده اند. فراز و فرودهای جنبش دانشجویی در دهه چهل، روند شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، تأثیرگذاری انکارناپذیر حماسه آفرینان سیاهکل بر جنبش دانشجویی در سال‌های دهه پنجاه و نیز عضوگیری از میان فعالین چپ جنبش دانشجویی، به روشنی یک رابطه و پیوند دوطرفه را نشان می‌دهد.

اگر از این منظر به دانشگاه و جنبش دانشجویی نظر افکنیم، باید گفت که جنبش دانشجویی ایران، نه تنها دین خود را به احزاب و سازمان‌های کمونیست تا حدودی ادا کرده است بلکه، به دلیل گسترش مبارزات دموکراتیک و آزادخوانه در محیط دانشگاه‌های کشور، زمینه‌های ارتقاء روحیه مبارزاتی دیگر گروه‌های اجتماعی موجود در جامعه را نیز فراهم کرده اند.

در واقع باید گفت، به دلیل معوق ماندن انبوه مطالبات دموکراتیک توده‌های مردم و بر بستر شرایط فرهنگی، سیاسی و مبارزاتی تا کنونی حاکم بر ایران، گسترش اندیشه‌های چپ و کمونیستی چه در میان عناصر فعال جنبش دانشجویی و چه در میان انبوه توده‌های دانشجویان، خود یکی از ابزارهای موثر گسترش و نفوذ رادیکالیسم مبارزاتی در متن مبارزات توده‌های مردم ایران است.

اساساً، چرا و چگونه یک چنین رابطه‌ای تنگاتنگ، و تأثیرگذار میان سازمان‌های مبارز و کمونیست با جنبش دانشجویی و بالعکس وجود دارد؟

طبیعتاً، تا زمانی که این پیوند میان سازمان‌های چپ و کمونیست و یا به عبارت دیگر پیوند اندیشه‌های روشن مبارزاتی و کمونیستی با جنبش دانشجویی ایجاد نشود، خطر این احتمال وجود دارد که جنبش دانشجویی در مرحله شور انقلابی متوقف شده و لاجرم از ورود به عرصه شعور مبارزاتی باز ماند. برعکس، زمانی که این ارتباط برقرار گردد، جنبش دانشجویی وارد مرحله نوینی از تکامل کیفی خود می‌شود. در این مرحله است که، جنبش دانشجویی چه در تجربه عملی خود، و چه در ارتباط با سازمان‌های انقلابی و کمونیست، مرحله شور انقلابی را پشت سر گذاشته و به طور همزمان به شعور

جسارت می‌آفریند و بعضاً "فرد" را به "آتشفشانی" سوزان مبدل می‌سازد. ویژگی‌هایی که معمولاً اغلب افراد در صورت انفراد و یا دور ماندن از "جمع"، چه بسا از آنها برخوردار نیستند.

فاکتور مهم‌تر از اینها شرایط اقتصادی اجتماعی جامعه، فقر و استعمار توده‌های کارگر و زحمتکش و آگاهی سیاسی است که دانشجویان بر بستر این شرایط کسب می‌کنند.

از آنجا که بخشی از پایه‌گذاران سازمان، خود از فعالان جنبش دانشجویی بوده و از درون این جنبش خود را سازماندهی کردند، بالطبع تأثیرات انکارناپذیری هم در رشد مبارزات دانشجویی و رادیکالیزه شدن این جنبش در دهه ۵۰ بر جای گذاشتند.

بخش آگاه‌تر جنبش دانشجویی ایران، علی‌العموم و به طور اخص در دوران دیکتاتوری شاه، علاوه بر طرح مطالبات آزادی خواهانه و دموکراتیک دانشجویی، همواره یکی از حلقه‌های موثر ارتباط و نفوذ سازمان‌های سیاسی چپ و کمونیست جهت پیوند با طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش مردم ایران بوده است. این امر، در ارتباط با حماسه آفرینان سیاهکل و به دنبال آن، شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران کاملاً در خور اهمیت است. در شرایط مبارزه مسلحانه، نحوه سازماندهی تشکیلاتی، تأثیرگذاری بر دانشجویان و قرار گرفتن عناصر فعال جنبش دانشجویی به عنوان نیروهای سمپات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، یکی از عوامل موثر نفوذ و ارتباط سیاسی این سازمان، با کارگران و توده‌های زحمتکش ایران در دهه ۵۰ بود. حماسه آفرینان سیاهکل، از کانال تأثیرگذاری بر جنبش دانشجویی ایران و جذب نیروهای رادیکال آن، به عنوان یک جنبش علنی، دموکراتیک و آزادی خواه، زمینه‌های تأثیرگذاری بیشتر در رابطه با کارگران، نویسندگان، شاعران و دیگر اقشار توده‌های جامعه را فراهم ساختند.

مسئله رابطه نیروهای کمونیست و به طور اخص سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در دهه پنجاه با جنبش دانشجویی، صرفاً یک رابطه یکسویه نبوده و نمی‌توانست باشد. این رابطه، خصوصاً در دوران دیکتاتوری سلطنت پهلوی، به لحاظ شکل و مضمون، از ماهیت دو سویه و دیالکتیکی برخوردار بود. رابطه‌ای که تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل را توأمان همراه داشت.

با توجه به مقتضیات شرایط و فضای سیاسی حاکم بر جامعه، میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل میان نیروهای چپ و کمونیست با جنبش دانشجویی ایران می‌تواند تغییر کند. به عبارت دیگر، با همه تأثیرگذاری که احزاب و سازمان‌های کمونیست، نسبت به رشد فکری و نفوذ اندیشه‌های چپ و کمونیستی در درون دانشگاه‌های کشور داشته و دارند، به ویژه در دوران دیکتاتوری عربیان، با پیوستن دانشجویان انقلابی و کمونیست به صفوفشان و تغذیه شدن از طرف همین دانشجویان انقلابی و کمونیست، قادر

هم‌اینک پس از گذشت چهار دهه مبارزه، فداکاری، صداقت و در اهتزاز نگه داشتن پرچم سرخ کارگران و توده‌های زحمتکش ایران، در آستانه چهلمین سالگرد حماسه شکوهمند ۱۹ بهمن قرار گرفته ایم. حماسه‌ای که نطفه‌های اولیه آن در سال‌های نیمه دهه چهل شکل گرفت.

رفیق بیژن جزنی، در نوروز سال ۱۳۴۲ با تنی چند از فعالان دانشجویی از جمله حسن ضیاءظریفی و عباس سورکی گروهی را تشکیل دادند که بعدها به گروه جزنی-ضیاءظریفی معروف گشت.

در ادامه شکل‌گیری گروه بیژن جزنی-ضیاءظریفی، رفقا مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی نیز، که خود از فعالان جنبش دانشجویی در سال‌های میانه دهه چهل بودند، گروه دیگری را سازماندهی کردند، که به گروه احمدزاده-پویان شهرت یافت. به رغم اینکه بیژن جزنی، حسن ضیاءظریفی و چند تن دیگر از رفقای این گروه در بهمن ماه ۴۶، توسط ساواک دستگیر شدند اما، رفقای باقیمانده این گروه، پس از طی یک دوره تدارک و گردآوری نیرو، سرانجام در ۱۹ بهمن سال ۴۹، با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، فصل نوینی از مبارزات کمونیستی ایران را علیه نظام سلطنتی و امپریالیسم جهانی پایه‌ریزی کردند. اگرچه حماسه آفرینان سیاهکل، با سازماندهی مبارزه مسلحانه، در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه تأثیرات مهمی بر جای گذاشتند، اما این تأثیرات، در گسترش مبارزات دانشجویی و رادیکالیسم این جنبش، بیش از دیگر عرصه‌های اجتماعی تأثیرگذار بود. چرا؟

در مبارزات آزادی خواهانه، دموکراتیک و ضد استبدادی توده‌های مردم ایران علیه رژیم استبدادی شاه، یقیناً جنبش دانشجویی ایران نقش مهمی ایفا کرده است. این جنبش، به دلیل پاره‌ای از ویژه‌گی-های مختص به خود، علاوه بر پیگیری مطالبات دموکراتیک دانشجویی، بستر مناسبی نیز جهت پیوند فعالان چپ جنبش دانشجویی به جنبش کمونیستی ایران بوده است. یکی از ویژه‌گی‌های موثر جنبش دانشجویی ایران، جوان بودن و آرمان خواهی مجموعه نیروی‌های دانشجویی است. نیروهایی که با قدم گذاشتن به محیط دانشجویی، به لحاظ ماهیت وجودی دانشگاه، تا حدودی از فرهنگ سنتی حاکم بر جامعه دور شده و با یک نگرش نسبتاً علمی با پدیده‌های سیاسی-اجتماعی روبرو می‌شوند.

حضور جمعی دانشجویان در محیط علمی دانشگاه که الزاماً به صورت جمع در کنار هم قرار می‌گیرند، نکته دیگری است که شور و پتانسیل مبارزاتی این جنبش را دو چندان می‌کند. وقتی این دو فاکتور، یعنی نیروی جوانی و به تبع آن، شور و شوق آرمان خواهی مبارزاتی در امتزاج با نیرو و قدرت "جمع" در کنار هم قرار می‌گیرند، بدون شک از ظرفیت و پتانسیل بالای مبارزاتی برخوردار خواهد بود. چرا که، نیروی "جمع" و با جمع بودن، به فرد نیرو می‌دهد، شور می‌بخشد، اعتماد به نفس ایجاد می‌کند،

## تأثیر حماسه سياهکل بر جنبش دانشجویی ایران

انقلابی و مبارزاتی نیز مسلح می شود.

درک این ضرورت، همواره رژیم های سرکوبگر و دیکتاتوری را به هراس می افکند و آنها را بر آن می دارد تا از تحقق این واقعیت مبارزاتی جلوگیری کنند. لذا، چه با سرکوب عریان و چه با هزاران فریب و ترفند دیگر همیشه سعی کرده و می کنند تا راه های ارتباط و نفوذ اندیشه مبارزاتی سازمان های چپ و کمونیست را در درون جنبش دانشجویی سد کنند. چنانکه شاهدش بوده و هستیم، هم در رژیم گذشته و هم در حاکمیت جمهوری اسلامی، عمده تلاش نیروهای امنیتی برای جلوگیری از ورود دانشجویان به عرصه های سیاسی- مبارزاتی، ایجاد رعب و وحشت در میان فعالین جنبش دانشجویی بوده است. که نقطه شروع آن، پرونده سازی و وارد کردن اتهام وابستگی دانشجویان و به طریق اولی، جنبش دانشجویی به سازمان های انقلابی کمونیست بوده است. تمام حساسیت پلیسی و سرکوبگرانه رژیم های ارتجاعی و خودکامه، نسبت به جنبش دانشجویی، از تاثیرپذیری این جنبش در ارتباط با جنبش کمونیستی و به تبع آن، پیوستن عناصر برجسته و مبارز جنبش دانشجویی به صورت عضو یا کادر در سازمان های انقلابی و کمونیست است

ضرورت ایجاد این ارتباط و تاثیرگذاری متقابل میان سازمان چریک های فدایی خلق ایران و جنبش دانشجویی در دهه ۵۰، بیش از هر برهه دیگری شکل واقعی عینی به خود گرفت. اگر در مرحله نخست، این حماسه آفرینان سياهکل بودند که با نبرد شکوهمند ۱۹ بهمن ۴۹ و پس از آن با تاسیس سازمان چریک های فدایی خلق ایران، تاثیر بی بدیل خود را بر جنبش دانشجویی ایران گذاشتند، در ادامه حرکت، این جنبش دانشجویی بود که با تامین بخشی از کادرهای سازمان چریک های فدایی خلق ایران تا حدودی به تداوم حرکت مبارزاتی این سازمان یاری رساند.

اگرچه پیوند میان سازمان های سیاسی و جنبش دانشجویی، از سال های دهه بیست در دانشگاه های ایران نمود داشته است، اما این ارتباط در دهه چهل شکل بارزتری به خود گرفت.

اندیشه ی مبارزه مسلحانه، ایده ای مجرد و انتزاعی نبود که فقط تعدادی از برجسته ترین و انقلابی ترین افراد جامعه به ضرورت آن رسیده بودند، بلکه بخش وسیعی از روشنفکران و جنبش دانشجویی نیز به ضرورت اقدام مبارزه مسلحانه باور پیدا کرده بودند. لذا، بر بستر نفوذ این اندیشه از جمله در درون جنبش دانشجویی بود که مبارزه مسلحانه و شکل گیری حماسه سياهکل سازماندهی شد و در تداوم خود به شکوفایی رسید.

رفقا، هادی بنده خدا لنگرودی، دانشجوی دانشکده پلی تکنیک تهران، غفور حسن پور، دانشجوی دانشکده پلی تکنیک تهران، علی اکبر صفائی فراهانی، دانشجوی علم و صنعت تهران و عباس دانش بهزادی، دانشجوی دامپزشکی تهران، از جمله رفقای فعال جنبش دانشجویی در دهه چهل

بودند که مستقیماً در حماسه سياهکل حضور داشتند. رفقای که پس از عملیات سياهکل، دستگیر و همراه با دیگر حماسه آفرینان ۱۹ بهمن، در سحرگاه ۲۶ اسفند ۴۹ به دست رژیم جنایتکار شاه، به جوخه اعدام سپرده شدند و جان باختند.

رفقا، مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی که جزو بنیان گذاران سازمان بودند، از دانشجویان فعال سال های میانی و نیمه دوم دهه چهل بودند. رفیق مسعود احمدزاده، تدوین کننده تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" دانشجوی رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران، امیر پرویز پویان، نویسنده کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" دانشجوی دانشگاه تهران و عباس مفتاحی، دانشجوی فنی دانشگاه تهران بودند.

رفقا، مجید احمدزاده، دانشجوی برق دانشگاه صنعتی، بهمن آژنگ دانشجوی اقتصاد دانشگاه تهران و زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه مشهد، بهمن امین نیا، دانشجوی کشاورزی دانشگاه تبریز، علی نفی آرش، دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران و عبدالمناف فلکی دانشجوی ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران، از جمله اعضاء و کادرهای برجسته سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و نیز از فعالان جنبش دانشجویی در سال های نیمه دوم دهه چهل بودند، که در سال پنجاه جان باختند.

رفقا، صبا بیژن زاده، دانشجوی دانشسرای عالی سپاه دانش "مامازن" و عبدالرضا کلانتر نیستانی، دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران، که در سال ۵۵ جان باختند، نیز دانشجویانی بودند که به سازمان و جنبش مسلحانه پیوستند. از دیگر رفقای دانشجو که از درون جنبش دانشجویی، به جنبش مسلحانه پیوستند، رفیق حاجیان سه پله بود. رفیق حاجیان، از گروه احمدزاده و شاکرد اول کنکوررشته حقوق بود. اینها، نمونه هایی از تاثیر و نفوذ شگرف حماسه آفرینان سياهکل بر جنبش دانشجویی است. که سپس در یک رابطه دوجانبه با تاثیر متقابل خود، موجبات تغذیه و تقویت کادرهای سازمان چریک های فدایی خلق ایران را از طرف جنبش دانشجویی فراهم ساخت.

اگر این تاثیر گذاری وجود نداشت، ما هرگز شاهد یک جنبش دانشجویی رادیکال، چپ و کمونیست در دهه پنجاه نمی بودیم. با نگاهی به روند جنبش دانشجویی در سال های دهه پنجاه، طرح شعارها و رابطه آن با جنبش کمونیستی از منظر دفاع از منافع کارگران و توده های زحمتکش ایران، به روشنی تاثیر گذاری حماسه آفرینان سياهکل و به تبع آن، تاثیر جنبش فدائی را بر دانشگاه و جنبش دانشجویی به عینه خواهیم دید. مضافاً اینکه، پس از این تاثیر پذیری، جنبش دانشجویی نیز در یک رابطه متقابل تاثیر خود را بر جنبش فدائی گذاشت و تکیه گاه سترگی برای بقاء و تداوم این جنبش گردید.

اوج تاثیرگذاری حماسه آفرینان سياهکل و جنبش فدائی بر جنبش دانشجویی را، در سال های ۵۶ و ۵۷ شاهد بودیم. در زمستان سال ۵۶، هنگامی که طرح شعار علنی سرنوشتی رژیم در جامعه و تجمعات اعتراضی گروه های مختلف اجتماعی، می توانست بسیاری از سازماندهندگان جنبش های اعتراضی را به وحشت بیندازد، جنبش



رفیق عباس دانش بهزادی

دانشجویی چپ و کمونیستی ایران، با تحصن ها و اعتراضات و طرح علنی مطالبات خود، از جمله انحلال ساواک و سرنوشتی رژیم، تاثیر شگرفی نه فقط در میان توده های دانشجویی، بلکه در میان مردم نیز برجای گذاشت.

در سال های ۵۶ و ۵۷ در هنگام خیزش انقلابی توده های میلیونی مردم ایران، شاهد پیوستن بیشترین بخش دانشجویان دانشگاه های مختلف کشور، به سازمان چریک های فدائی خلق ایران بودیم. گستردگی این پیوند، آنچنان وسیع و دامنه دار بود که بعد از سرنوشتی رژیم سلطنتی شاه، دانشجویان هوادار سازمان چریک های فدائی خلق ایران، با تشکل دانشجویی "پیشگام"، اولین و بزرگترین نیروی سازمان یافته دانشجویی در دانشگاه های کشور و جنبش دانشجویی ایران بود.

در واقع گسترش چشمگیر و روزافزون نیروهای چپ و کمونیست در درون دانشگاه های کشور، خمینی و مرتجعین جدید حاکم بر ایران را آنچنان به وحشت انداخت، که از همان آغاز به قدرت رسیدن، دانشگاه و جنبش دانشجویی را، یکی از بزرگترین موانع پیشبرد سیاست های ارتجاعی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی ارزیابی کردند. لذا از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن، در فکر تعطیلی دانشگاه های کشور و حذف کامل جنبش دانشجویی بر آمدند. تا بدین وسیله بتوانند در نبود حضور جنبش دانشجویی متشکل و پر انرژی، اهداف سرکوبگرانه شان را بی دغدغه پیش ببرند.

ضد انقلاب فرهنگی دوم اردیبهشت ماه ۵۹، دقیقاً با همین هدف صورت گرفت. تعطیل کردن دانشگاه های کشور به مدت دو سال، یک فرصت طلایی برای خمینی و رژیم جمهوری اسلامی بود، تا در غیاب اعتراضات تنها جنبش متشکل در جامعه، اهداف سرکوبگرانه خود را عملی سازند.

با نگاهی به روزهای تهاجم جمهوری اسلامی به دانشگاه های کشور در هفته اول اردیبهشت ۵۹، ایستادگی و مقاومت دانشجویان پیشگام در مقابل تهاجم عریان رژیم، به دانشگاه های کشور، تعداد دانشجویان جان باخته هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که تحت عنوان دانشجویان پیشگام فعالیت می کردند، عمق و گستردگی نفوذ

## حماسه سیاهکل، مبارزه مسلحانه و تاثیر آن بر ادبیات و هنر زمان



رفیق محمد رحیم سمائی

نوشت: "آیا خرافات و ادبیاتی که امروزه در مدارس تدریس می شود باید سیاسیون پاسخگو باشند و وظیفه اهل فرهنگ در این میانه چیست؟" او ادامه می دهد: "مجلات و روزنامه ها در قورق ارتجاعند و گردانندگان آن یا خریداری شده اند یا زیر سایه تفنگ ترسیده اند و یا خود از مریدان نزدیک ارتجاعند و در کادر سرمایه های داخلی و خارجی سهام گذاری می کنند... و دیگر پیداست که سرنوشت فرهنگی خوانندگان چیست!... ترس، هر لحظه بیشتر، ما هنر و ادبیات ما را به کام می کشد. به طوری که امروز، هنر و ادبیات ما، هنر و ادبیات ترس نیست. هنر و ادبیاتی ترسوست. همواره می گریزد، تحقیر می شود، در انزوا چون شیر، یال برمی آسود و در جمع، در جامعه، چون روباهی زیرک از خطر می گریزد." وی در این اثر که از جنبه های تاریخی بسیار ارزشمند است به خوبی وضعیت اسف بار هنر حاکم را در موسیقی، شعر و به ویژه تئاتر به تصویر می کشد.

در گذر تاریخ، و تحولاتی که ایران را در پیش و پس از انقلاب مشروطیت دربر گرفت، به وضوح شاهد تاثیر تحولات اجتماعی در ادبیات و هنر هستیم. تحولاتی که گاه مثبت و گاه هم چون کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و یا سرکوب دهه ی ۶۰ منفی بوده اند. اگر آغاز دوران مشروطه را آغاز تحولات مدرن در جامعه ی عقب مانده ی آن روز بنامیم، تحولات مدرن تاثیر خود را بر ادبیات مان نیز گذاشت. در بطن تحولات تاریخی جامعه ی ایرانی، شاعران دوران مشروطیت، متأثر از فضای دوران به آفرینش های هنری نوینی دست زدند. محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، ایرج میرزا، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی و حتا پروین اعتصامی از این جمله اند، ادبیاتی که بیش از هر دوره ی تاریخی دیگر رو به اجتماع و طبقات محروم جامعه و میزان آن دوران داشت. "مرغ سحر" ملک الشعرا که اول بار توسط قمرالملوک وزیری خواننده فراموش نشدنی خوانده شد، برای نسل نوین هنوز از بهترین هاست، شعری که از ماندن بر طاقچه ها و کتابخانه ها دوری گزید و در هر کوی و برزن شهره گشت. امروزه و به رغم

این رابطه می گوید: "حافظ برای من انسانی است غمخوار بشریت". فراموش نکنیم که در ایران شعر نقشی ممتاز در ادبیات نوشتاری تمامی دوران تا دهه های اخیر داشته است. اگر خوب به سیر تاریخی هنر بنگریم و سخن کوتاه کنیم، به روشنی آفتاب می توان دید هنری که خود را بری از طبقات، اجتماع و سیاست می خواند با هنر حاکمان در یک چیز مهم اشتراک دارد و آن این که هنر در نزد این هنرمندان هیچ وظیفه ای برای پایان دادن به جهل و ناآگاهی، انقیاد و ستمدینگی مردم ندارد و این به این معنا بوده و هست که هنر را کاری با مردم نمی باشد. هنر آن ها چشم بر فقر می بندد. هنرشان چشم بر دیکتاتوری، خفقان و جنایت می بندد. هنر خنثا چشم می بندد که چگونه هنر حاکم با پول و امکانات فراوان فرهنگ جامعه را به ابتذال می کشاند و بر این فخر هم می فروشد و البته که این هنریست برای این گونه هنرمندان.

شاملوی شاعر که سهمی بی گفت و گو در تکامل شعر فارسی دارد، در گفت و گو با "حریری" می گوید: "بر این عقیده نیستم که هر چیز زیبا، مفید و ارزشمند است بل معتمد هنر که می تواند چیز مفیدی را زیباتر عرضه کند و به آن قدرت نفاذ بیشتری بدهد باید از خنثا بودن شرم کند. قصدم مطلقا این نیست که خواست خود را با باید و نبایدها به دیگران تحمیل کنم اما فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزئین، طبیب غمخوار باشد نه دلقک بیچار" و ادامه می دهد: "آرمان هنر اگر جغجغه رنگین به دست کودک گرسنه دادن یا رخنه دیوار خرابه نشینان را به پرده تزئینی پوشاندن یا به جهل و خرافه دامن زدن نباشد عروج انسان است. طبعا کسانی که جوامع بشری را زبون و خرافه پرست می خوانند تا گاو شیرده باقی بماند آرمان خواهی را "جهتگیری سیاسی" وانمود می کنند و هنر آرمانخواه را "هنر آلوده به سیاست" می خوانند. آنان که اگر چه مدح خود را نه آلودگی به سیاست بل که "ستایش حقیقت" به حساب می آورند، در همان حال برآنند که هنر را جز خلق زیبایی - حتا تا فراسوهای "زیبایی محض" - وظیفه ای نیست. من هوا خواه آن گونه هنر نیستم و هر چند همیشه اتفاق می افتد که در برابر پرده ای نقاشی تجریدی یا قطعه ای "شعر محض فاقد هدف" از ته دل به مهارت و خلاقیت آفریننده اش درود بفرستم، بی گمان از این که چرا فریادی چنین رسا تنها به نمایش قدرت حنجره پرداخته و کسانی چنین نیازمند به همدردی را در برابر خود از یاد برده است دریغ خورده ام" (وبسایت احمد شاملو - گفت و گو با حریری).

سعید سلطان پور شاعر انقلابی که تا پیش از دستگیری و اعدام در تحریریه ی همین نشریه - کار - قلم می زد در خرداد سال ۴۹ کتابی به نام "نوعی از هنر نوعی از اندیشه" به تحریر درآورد که به دلیل چاپ آن به زندان افتاد. وی در این کتاب کوچک اما گویا به خوبی از نقش سانسور در عقب مانده گی فرهنگی و نقش هنر حاکم در سيطرة ی طبقه ی حاکم سخن راند. وی

ایران، برگی نوین و صد البته پرشور. چه از بازمانده گان و یا برپامانده گان اش باشیم و چه از ناانگاشته گان و دورمانده گان اش، نمی توان بر سیاهکل لب فرو بست و خاموش ماند. از آن چه که سیاهکل برجای گذاشت در عرصه سیاست و اجتماع تا سپهر هنر و ادبیات. بیهوده نیست که امروزه روز، قلم هایی که از آغاز بر آن شوریدند، به دشمنی و یا به وادادگی، این همه به آن تاختند و هنوز بی پروا و لجوجانه به آن می تازند، کورچشمانی که خود را هنرمند و ادیب می نامند اما گاه یک صدم از نعره هایی را که علیه هنر و ادبیات متعهد برآوردند، به سانسور که دشمن بزرگ خلاقیت های هنری بوده و هست نپرداختند. هنر متأثر از فضای جامعه را به جفا، "سیاسی" و "حزبی" نامیدنش و حتا "شاملو" نیز به خاطر "ابراهیم در آتش" اش از طعنه و استهزاهای شان در امان نماند. آن ها هرگز نفهمیدند که تفاوت هنر "متعهد" با "حزبی" چیست و این به واقع خودشان بودند که در "هنر حزبی اعلام شده (حکومتی) و نشده (برای هنر)" غرق بودند.

"سیاهکل" و جنبش مسلحانه را نمی توان نادیده انگاشت. جنبشی که در عرصه ی ادبیات و هنر دو چهره برجسته ی پیشگام خود را به آن تقدیم نمود. سعید سلطان پور شاعر، نویسنده و کارگردان تئاتر و صمد بهرنگی داستان نویس و محقق در کنار هنرمندان و مبارزانی چون خسرو گل سرخی، مرضیه احمدی اسکویی، امیر پرویز پویان، بهروز دهقانی و سایرین چهره های برجسته ای بودند که نه فقط به اعتبار اعتقادات انقلابی شان که به اعتبار هنرشان و توانایی های بی چون و چرایشان در تصویر شاعرانه و واقعی جامعه طبقاتی جایگاهی ارزشمند در حافظه ی مردمان یافتند. سعید سلطان پور با نمایشنامه ی "عباس آقا کارگر ایران ناسیونال" با ترانه سروده های "آفتابکاران جنگل" و مجموعه نوارهای "بهمن" با مجموعه شعرهای "صدای میرا"، "آوازه های بند" و "از کشتارگاه" و آثار هنری دیگر و صمد بهرنگی با آثاری چون "ماهی سیاه کوچولو"، "پسرک لبو فروش"، "افسانه های آذربایجان"، "کندوکاوی در مسایل تربیتی ایران" و ده ها اثر دیگر. بر شما چاره ای نیست!! در بررسی تاریخ هنر و ادبیات ایران، نمی توان بر "حماسه سیاهکل" و جنبش مسلحانه چشم فرو بست.

در بررسی تاریخ ادبیات و هنر می توان سه گرایش را مشاهده کرد. هنر حاکمان، هنر محکومان و هنر خنثا و یا آن چه که مدعیان خود می پسندند "هنر محض". هر کدام از این گرایش ها به مقتضای شرایط تاریخی مشخص از اوج و فرودهایی برخوردار بودند. بدیهیست که در قرون گذشته و به دلایلی روشن از جمله گستره ی بیسوادی و وابسته گی معیشتی اغلب هنرمندان به دربار و طبقات دارا، بسیاری شان در خدمت شاهان و خلاصه طبقات دارا بودند. هر چند بودند هنرمندانی که به جامعه و اطراف خود توجه خاصی داشته و اشعارشان را از آن ها الهام گرفتند. شاملو در مصاحبه با حریری در



رفیق اسماعیل معینی عراقی

ما به "هست" آلوده‌ایم، ای پاک! و ای ناپاک!  
 پست و ناپاکیم ما هستان  
 گر همه غمگین، اگر بی غم.  
 پاک می‌دانی کیان بودند؟  
 آن کیوترها که زد در خونشان پرپر  
 سُرُبی سرد سپیده دم.  
 (هستن خرداد ۳۵)

اما سهراب سپهری شاعری دیگر از این کاروان است که اگر چه می‌توان او را به خاطر برخی از شعرهایش تحسین کرد اما از سوی دیگر تنها باید افسوس خورد که چگونه این همه استعداد به جامعه و پیرامون خود بی‌تفاوت است. آیدا شاملو در مصاحبه با ماهنامه فرهنگ توسعه (شماره ۴۷) به مناسبت درگذشت احمد شاملو در این رابطه می‌گوید: "سهراب واقعا شعرهایش شعر بود و خیلی هم زیباست. منتها مثل این که در یک دنیای دیگر است. یعنی آن رابطه‌ی با هم بودن و هم دردی... را با او برقرار نمی‌کنی، این جا دیگر بستگی دارد به نظر من نوعی که چه را انتخاب می‌کنم. عده‌ای معتقدند او شعرش را گفته و خیلی هم خوب است، چه کاری به این کارها دارد. ولی ممکن است یکی مثل شاملو بگوید چه طور ممکن است آن طرف لب جوی سر یک نفر را می‌برند این طرف من بگویم آب را گل نکنید. شاید سهراب کمال مطلوب خودش را تصویر کرده. یادمان باشد که شاملو گفته: ترجیح می‌دهم شعر شیپور باشد تا لالایی!"

اما با گذر از سال‌های شکست و به ویژه از دهه‌ی ۴۰ هنر و ادبیات بار دیگر به دنبال "راه" می‌گردد و هم چنان به ستایش قهرمانان ادامه می‌دهد. اشعاری هم چون "مرگ نازلی"، "ساعتِ اعدام"، "از عموهای ات" (همگی از شاملو) از این جمله‌اند.

اما "پربیا" حکایتی دیگر دارد. شاملو خود در این‌باره می‌گوید: "من هم شعر پربیا را مستقیما به سفارش اجتماع نوشتم. جامعه که با کودتای ۱۳۳۲ لطمه نومی‌دانه شدیدی خورده بود به آن نیاز داشت و من که در متن جامعه بودم این نیاز را درک کردم و به آن پاسخ گفتم. آن هم با زبان خود توده. و توده هم بی‌درنگ آن را تحویل گرفت و برد. لازم داشت و من این لزوم را با

به انسجام نهایی خود می‌رسد. این صورت با شعرهایی چون پادشاه فتح و مهتاب و... نمودار می‌شود، و در شعرهایی چون ماخ اول، شب است، مرغ آمین، ری راه، همه شب، هست شب، کک کی، ترا من چشم در راهم و غیره تحقق می‌یابد." وی ادامه می‌دهد: "آدمیزاد که خیک ماست نیست انگشت بزنی توش رد انگشت هم بیاید. رد انگشتان بلا در آدم می‌ماند. در درون همه‌ی آدم‌های جامعه می‌ماند. درون هنرمند و شاعرش هم می‌ماند. شعر اگر نتواند زبان، شکل و ساخت و وزن و تصویر متناسب با این رد انگشتان بلا را در درون انسان کشف کند و در بیاورد، پس چه کاره است؟"

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بازگشت شاه، سرنگونی دولت مصدق و سرکوبی احزابی چون توده و جبهه‌ی ملی دورانی در تاریخ ایران آغاز گشت که تاثیری بی‌واسطه در هنر و ادبیات زمانه‌ی خود گذاشت. از سویی هنر حاکم سازماندهی نوینی در دستور کار خود قرار داد و از سوی دیگر برخی از شاعران نیز به سکوت کشانده شدند. شکست سال ۳۲ و تاثیری که بر هنر و ادبیات مان برجای گذاشت، بی‌شبهت به شکست دهه‌ی ۶۰ نیست. دهه‌ی ۶۰ و سرکوب همه جانبه‌ی حاکمیت باعث شد تا هنر و ادبیات سال‌ها در حالت کما قرار گیرد و هنرمندان شکست این بار عذر تقصیر را با توانی دو چندان بر سر "سیاسیون" و "شاعران حزبی" و "ادبیات دستوری" خراب کنند. تنها در دهه‌ی هفتاد و در فضایی که مختصر تغییراتی در شرایط بعد از جنگ ایران و عراق به وجود آمد، شاهدیم که بار دیگر "چه باید کرد"ها آغاز گردید.

مهدی اخوان ثالث که به دلیل اشعار و افکار-اش بعد از کودتا و در سال ۳۳ به زندان افتاده بود در ادبیات معاصر به عنوان سمبل برجسته‌ی این دوران و بیان‌شعری این شکست معروف گردید. شعر زمستان که در دی ماه ۳۴ سروده شد، معروف‌ترین شعری است که آن دوران و احساس شاعر را بیان می‌کند:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت  
 سرها در گریبان است.  
 کسی سرب‌نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را  
 نگه جز پیش پا را دید نتواند،  
 که ره تاریک و لغزان است.  
 اگر دست محبت سوی کس یازی  
 به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛  
 که سرما سخت سوزان است...

اما اخوان ثالث در کنار توانایی‌ها و استعداد‌های ناب‌اش در شعر فارسی دو ویژگی خوب نیز داشت اول آن که او به جایگاه شعر متعهد در ادبیات واقف بود و به آن ارج می‌گذاشت. وی می‌گوید: "من به گذشته و تاریخ ایران نظر دارم. من عقده عدالت دارم، هر کس قافیه را می‌شناسد، عقده عدالت دارد، قافیه دو کفه ترازو است که خواستار عدل است.... گهگاه فریادی و خشمی نیز داشته‌ام". دوم این که او با صداقت شکست خود را در شعر زمستان بیان می‌کند و هرگز این شکست را به گردن "سیاست" نمی‌اندازد و هم چنان از قهرمان می‌گوید:

بیش از سی سال سانسور در ادبیات مدارس و دانشگاه‌ها، بسیاری کسانانی که عارف قزوینی را با "از خون جوانان وطن لاله دمیده" می‌شناسند. وی در مقدمه‌ای بر این تصنیف نوشت: "این تصنیف در دوره دوم مجلس شورای ایران در تهران ساخته شده است. به واسطه عشقی که حیدرخان عمووالی بدان داشت، میل دارم این تصنیف به یادگار آن مرحوم طبع گردد". فرخی یزدی شاعری که در زندان با دکتر تقی ارانی آشنا گردید و در سال ۱۳۱۸، در زندان توسط عوامل رضا شاه به قتل رسید، نه فقط با هنر-اش چهره از استبداد برگرفت که حتا با فراتر رفتن از آن، در اشعار خود برای رهایی از ستم به طبقات محروم جامعه نظر کرد:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود  
 کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود  
 در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای  
 این دو صف را کاملا از هم جدا باید نمود  
 تا مگر عدل و تساوی در جهان مجری شود  
 انقلابی سخت در دنیا به پا باید نمود

ابوالقاسم لاهوتی نیز از دیگر شاعران این دوره است که سرود بین المللی کارگران "انترناسیونال" را به شیوایی ترجمه کرد. این دوران از ادبیات به ویژه در عرصه شعر به واقع دوران گذار است. دورانی که با تغییر و تحولات اجتماعی و پدیدار شدن گروه‌های جدید اجتماعی، ادبیات نیز به جلو رانده شد. دوران مشروطه بی‌شک یکی از بزرگترین اثرات را در پیشرفت ادبیات و هنر ایرانی بر جای گذاشت و "نیما" که از او به عنوان پدر شعر نو نام می‌برند به واقع محصول نهایی این تحولات و پیشرفت بود. انقلابی را که نیما در شکل و معنای شعر فارسی پدیدار آورد چیزی نبود جز نتیجه‌ی تحولاتی که مشروطه پرده‌ی اصلی نمایش آن بود.

نیما شاعر نوآوری بود که هنر یک هنرمند را نه در خلا که نتیجه کنش و واکنش بین هنرمند و جامعه می‌دید. احمد کریمی حکاک در این باره می‌نویسد: "خلاقیات شاعرانه... فرآیندی پنداشته نمی‌شود که ضمن آن دست استادانه‌ی بی‌نقصی انرژی‌های درونی را متمرکز می‌کند، شکل می‌دهد و تبدیل به انرژی هنری می‌کند، بل که مجموعه‌ی پیچیده، ظریف و فرآری از بده بستان‌هایی است میان هنرمند و محیط اجتماعی‌اش که در درون ظرفیت‌های محدود کننده‌ی زبان که خود نمونه‌ی اعلا‌ی خلاقیت جمعی است بیان می‌شود" وی ادامه می‌دهد: "نیما نه تنها ادبیات را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند، بل که تحول ادبی را فرآیندی اجتماعی می‌انگارد" (ماهنامه آرش شماره ۵۵) وی به نقل از نیما می‌نویسد: "زندگی معنی‌اش تغییرات است و هنر از زندگی است و این است که با تغییر همیا است" (منبع فوق). از نظر نیما شاعر نماینده‌ی زمانه‌ی خویش است و این زمانه در شعر او منعکس می‌باشد. محمد مختاری در مطلبی به نام "نیما و شعر امروز" (فرهنگ توسعه شماره ۲۵) ۳ مرحله در تکامل شعر نیما می‌بیند و می‌نویسد: "مرحله‌ی سوم، یعنی از نیمه‌ی دهه‌ی بیست به بعد، دستگاه منتظم‌نیمایی





رفیق هادی بنده خدا لنگردوی

مجموعه‌ی "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" و یا در شعر "کسی که مثل هیچ‌کس نیست" در نقش پرسشگر وارد می‌شود:  
و مردم محله کشتارگاه  
که خاک باغچه‌هاشان هم خون نیست  
و آب حوض‌هاشان هم خون نیست  
و تخت کفش‌هاشان هم خون نیست  
چرا کاری نمی‌کنند  
چرا کاری نمی‌کنند  
چقدر آفتاب زمستان تبیل است  
شاملو پایه‌گذار مدرن‌ترین و خلاقانه‌ترین سبک شعر در ایران، سهمی بزرگ در هنر و ادبیات معاصر ایران از دهه‌ی چهل داشته است. نگاه او به ادبیات و جایگاه آن یک نگاه طبقاتی است و این نگاه را نه فقط در شعرهایش که در بسیاری از آثار نوشتاری به جا مانده از وی می‌توان دید. شاملو شاعری است که اشعار زیبایی در ستایش حماسه سياهکل و نیز چریک‌های فدایی خلق سروده است. او شعر ضیافت را در ستایش حماسه سياهکل سرود. او در توضیح این شعر نوشته است: "چنان که از ظاهر آن برمی‌آید برای اجرای صوتی نوشته شده، هنگام چاپ برای گریز از سانسور نام پاره‌ای از شخصیت‌ها تغییر پیدا کرد و از جمله دلقک و ول‌گرد... آن چه مهم است این است که این هر دو از زمره‌ی قهرمانان اند و شخصیت مثبت‌شان از فحواي مطلب پیداست". او در این شعر و از زبان "راوی" می‌گوید:

میهناتان را  
غلامان  
از میناهای عتیق  
زهر در جام می‌کنند.  
لب‌خندیشان  
لاله و تزویر است.  
انعام را  
به طلب  
دامن فراز کرده‌اند  
که مرگ بی‌دردرس  
تقدیم می‌کنند.  
مردمگان را به رف‌ها چیده‌اند  
زندهگان را به یخ‌دان‌ها.

گرد  
بر سفره‌ی سوز  
ما در چهره‌های بی‌خون هم‌کاسه‌گان می‌نگریم:  
شگفتا!

ما  
کیان‌ایم؟  
نه بر رف چیده‌گان‌ایم کز مردمگان‌ایم  
نه از صندوقیان‌ایم کز زندهگان‌ایم؛  
تنها

درگاه خونین و فرش خون‌آلوده شهادت می‌دهد  
که برهنه پای  
بر جاذمی از شمشیر گذشته‌ایم...

او شاعری بود که هم چون دیگر شاعران و هنرمندان بزرگ تاریخ هم چون ناظم حکمت، محمود درویش، فدريكو گارسيا لورکا، پابلو نرودا، ویکتور خارا، داریو فو و امثال آن از جامعه و آن چه که در آن می‌گذشت تأثیر می‌پذیرفت و این تأثیر به دلیل دیدگاه طبقاتی‌اش همدلی‌اش را با چریک‌ها و مبارزه‌ی مسحانه به

پوست و گوشتم احساس کرده بودم. پس شعری بود محصول لزوم و اقتضا. اقتضای وارستگی، نه اقتضای وابستگی. اقتضای ایثاری نه اقتضای بیعاری. این شعر منبأ مقایسه در همان تاریخی نوشته شد که مثلاً شاعر دیگری سرگرم صادر کردن چنین چیزهایی بود:  
تشنه، ای بس که به آغوش گنه رفتی و باز  
آمدی تشنه‌تر از روز نخستین به کنار.  
همسرت ناله برآورد که: "ای آف به تو شوی!"  
دلبرت چهره برافروخت که: "ای تف به تو یار!"

قطعه ملعون از فریدون توللی، چاپ شده در ماهنامه سخن، شماره دی ماه ۱۳۳۲: سال کودتا (!)، سرپیچ یکی از بزرگترین وقایع قرن اخیر" (گفتگو ناصر حریری با شاملو - به نقل از وبسایت شاملو)  
احمد شاملو و فروغ فرخزاد از جمله شاعرانی هستند که در دهه‌ی ۴۰ در جستجویند و گاه حتا هم چون فروغ به اشعاری بسیار نبوغ‌آمیز و قابل تعمق برمی‌خوریم. فروغ فرخزاد نبوغی کم‌نظیر در شعر داشت. بسیاری سه کتاب شعر اول او را فاقد ارزش می‌دانستند. جلال آل احمد به دنبال چاپ "تولد دیگر" چهارمین دفتر شعر فروغ می‌نویسد: "فروغ فرخزاد یک کتاب تازه داده که شاید برایت با آرش فرستادم. بدک نیست. "تولد دیگر" از شر پایین تنه دارد خلاص می‌شود و این خیر خوشی است" (ماهنامه آرش ۹۵ - ۹۶ ص ۱۰۴) اما این نظرات نشانه‌ی چیزی نیست جز عدم درک شعر فروغ. "تولد دیگر" نه تنها "بدک" نیست که با اشعاری هم چون "تولد دیگر" و "پرنده فقط یک پرنده بود" یکی از شاهکارهای شعر فارسی است. و فروغ دفترهای "تولد دیگر" و "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" ادامه و تکامل فروغ "اسیر"، "دیوار" و "عصیان" است که می‌تواند آن گونه زیبا و صمیمی به اجتماعی که در آن زیست می‌کند نگاه کرده و آن را به نقد بکشد (البته فروغ خود در جایی از محتوای دفترهای شعرهای اول‌اش انتقاد می‌کند، اما این جا صحبت از فروغ شاعر و صمیمی‌ست). او حتا در برخی از این آثار از نقد شاعرانه‌ی جامعه فراتر رفته و به دنبال راه حل می‌باشد:  
برادرم به فلسفه معتاد است  
برادرم شفای باغچه را  
در انهدام باغچه می‌داند.

از پشت در صدای تکه تکه شدن می‌آید  
و منفجر شدن  
همسایه‌های ما همه در خاک باغچه‌هاشان بجای  
گل  
خمپاره و مسلسل می‌کارد  
همسایه‌های ما همه بر روی حوض‌های کاشیشان  
سرپوش می‌گذارند  
و حوض‌های کاشی  
بی‌آنکه خود بخوانند  
انبارهای مخفی باروتند  
و بچه‌های کوچکی ما کیف‌های مدرسه‌شان را  
از بنب‌های کوچک  
پر کرده‌اند.  
حیاط خانه‌ی ما گنج است  
(بخشی از "دلیم برای باغچه می‌سوزد" از

همراه آورد. مجموعه شعر "ابراهیم در آتش" که در سال‌های ۴۸ تا ۵۲ سروده شده، حاوی اشعاری در ستایش آن است. مجموع شعری که "آیدا" آن را بیش از دیگر اشعار شاملو دوست می‌داشت، "چون یک جور شور و مبارزه در آن است" (مصاحبه با آیدا شاملو، ماهنامه فرهنگ توسعه شماره ۴۷ ص ۱۶). شاملو شعر شبانه از مجموعه سروده‌های "ابراهیم در آتش" را در ۲۶ اسفند ماه و به یاد رفقای فدایی اعدام شده در این ماه می‌سراید:

اگر که ببهده زبببببب شب  
برای چه زبببببب  
شب  
برای که زبببببب؟  
شب و

رود بی انحنای ستارمگان  
که سرد می‌گذرد.  
و سوگواران دراز گیسو  
بر دو جانب رود  
یادآورد کدام خاطره را  
با قصیده‌ی نفس‌گیر غوکان  
تعزیتی می‌کنند  
به هنگامی که هر سپیده  
به صدای هم‌آواز دوازده گلوله  
سوراخ  
می‌شود؟

اشعار "بچه‌های اعماق" و "میلاد آن که عاشقانه بر خاک مُرد" نیز در یاد چریک فدایی احمد زبیرم سروده شده است. شاملو هم چنین شعر "شکاف" را به یاد خسرو گل‌سرخ می‌سراید:

آه، از که سخن می‌گوییم؟

ما بی‌چرا زندهگان‌ایم  
آنان به چرا مرگ خود آگاهان‌اند.

"محمود معتقدی" شاعر و نویسنده دربارخوانی شعر "میلاد آن که عاشقانه بر خاک مُرد" می‌نویسد: "هانا مرگ اینان در ادبیات سیاسی ما، میلادی تازه برای سراقرازی انسان و عشق بوده است. ابراهیم در آتش گستره‌ای تب ناک برای عبور از خود و نشان دادن راز بیگناه مردمی بود که پیوسته در دوزخی تاریک دست و پا می‌زدند. اما میلاد آن که عاشقانه بر خاک مرد چشم‌انداز رستاخیزی از شدن بود که انگیزه‌های



رفیق محمد علی محدث قندچی

هیچ کتاب داستانی به اندازه‌ی کتاب‌های داستان صمد در زمینه‌ی کودکان و نوجوانان در ایران به فروش نرسیده است. درویشیان در این باره می‌نویسد: "برای اولین بار در تاریخ ادبیات ما، تیراژ کتاب‌های‌اش را به مرز دویست هزار جلد رساند. در روزگاری که تیراژ ۵ هزارتایی برای نویسندگان تراز اول ایده‌آل بود." وی در مورد نگاه صمد در آثارش می‌نویسد: "آثار صمد بهرنگی را می‌توان حدیث نفس او و جامعه‌ی ستم دیده‌اش خواند... روانکاوانی چون کارل گوستاو یونگ بارها تکرار کرده‌اند که هر تجربه‌ی عمیق و قطعی بر ذهن انسان نشانه‌ای به جا می‌گذارد و اثری ماندگار حک می‌کند. به روشنی پیداست که اغلب نویسندگان برجسته‌ی دنیا از این نشانه‌ها و آثار، یا بهتر بگوییم از این داغ‌ها در نوشته‌هایشان متأثرند" درویشیان در ارتباط با توانایی‌ها و خلاقیت‌های هنری صمد می‌نویسد: "در داستان "پسرک لبوفروش" بهرنگی به اساسی‌ترین اصول واقع‌پردازی می‌رسد و آخرین نشانه‌های حضور نویسنده را به عنوان شخصیتی مستقل و قابل رویت از بین می‌برد. این داستان نشان می‌دهد که اگر بهرنگی جوان مرگ نمی‌شد، به مرتبه‌ی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های جهانی ادبیات می‌رسید" (همگی منبع بالا).

اکبر معصوم بیگی نویسنده و مترجم ایرانی در مقاله‌ی زیبا و محکم در نشریه‌ی آرش شماره ۹۷ در "میراث صمد بهرنگی" می‌نویسد: "برای خواننده‌ی امروزی ماهی سیاه کوچولو ضمن آن که می‌تواند حاوی این یا آن فکر اجتماعی یا فلسفی باشد، در وهله‌ی نخست "اودیسه"ی کشف است، اودیسه کنجکاو سنجی که از کاهلی و آسان‌گیری تن می‌زند. اودیسه‌ی گام در راه نهادن و از نامکشف نهراسیدن است. به اصطلاح شکسپیرشناس‌ها قهرمان بهرنگی، یا به سخن بهتر قهرمانان بهرنگی، بیش‌تر اتلویی‌اند تا هملتی. ترجیح می‌دهند در راهی که گام می‌گذارند دچار خطا شوند و حتا نقد جان بر سر مطلوب و دل‌خواسته‌ی خود بگذارند اما تفکر محض و عاقبت‌اندیشی را بهانه‌ی بی‌عملی نکنند. داستان‌های بهرنگی روایت صادقانه‌ی اتلوهایی یک نسل است." وی ادامه می‌دهد: "برخلاف شعر و داستان امروز ایران (غرضم بخش قابل

اوست که با کمک بهروز دهقانی در سفری به ایلخچی و روستاهای اطراف آن انجام می‌دهد." وی ادامه می‌دهد: "از مقایسه پژوهش‌های انسان‌شناسی ساعدی با آثار داستانی همین نویسنده پی می‌بریم که سرچشمه داستان‌های او در دهه‌ی ۴۰، پژوهش‌هایی توسط خودش، بر روی مردم نواحی مختلف ایران و با مردم حاشیه‌نشین شهری است. ساعدی این روایات با تخیل و ترسها و کابوس‌های ساعدی در هم آمیخته تا او بتواند داستانهایی فراموش‌نشده از مردمانی ساده بیافریند. بعدها بر اساس "اهل هوا" پژوهشی بر مناطق جنوبی ایران، ساعدی داستانهایی "ترس و لرز" را نوشت" (ماهنامه مهر هرمز اردیبهشت ۸۸ ویژه‌ی غلامحسین

ساعدی). ساعدی مجموعه داستان‌های به هم پیوسته‌ی "عزاداران بیل" را در سال ۴۳، نمایشنامه "چوب‌دست‌های ورزیل" را در سال ۴۴ و "ترس و لرز" را در سال ۴۷ نوشت. دهه‌ی ۴۰ دوران شکوفایی ادبیات نوشتاری ایران چه در شعر و چه در داستان نویسی است و شکی نیست که در این میان رشد اقشار جدید جامعه از طبقه کارگر گرفته تا خرده‌بورژوازی شهری از یک‌سو و ادامه‌ی نهضت ادبی که از دوران مشروطه آغاز گردید و بعدتر نیما یوشیج و صادق هدایت بر قله‌های آن درخشیدند، سهم بسزایی در آن داشتند. از همین روست که ادبیات دهه‌ی ۵۰ در ادامه‌ی ادبیات دهه‌ی ۴۰ بهتر قابل درک می‌باشد.

در همین دهه است که نسلی در ادبیات و هنر سر برمی‌آورد که بیش از آن‌که دغدغه هنر داشته باشد، دغدغه جامعه را دارد و از هنر-اش برای بیان دیدگاه‌های‌اش برای تغییر جامعه بهره می‌جوید صمد بهرنگی و سعید سلطان‌پور از این گروه هستند.

صمد بهرنگی متولد ۱۳۱۸ در عمر کوتاه خود، آثار ارزشمندی به جای گذاشت. او توانست با داستان‌های‌اش ادبیات کودکان و نوجوانان را بکلی دگرگون سازد، علی‌اشرف درویشیان که خود نیز از داستان‌نویسان آن دوره است در این باره می‌نویسد: "او برای اولین بار در ادبیات کودکان، گروهی از کودکان و نوجوانان را مورد توجه قرار داد که زیر چرخ‌های بی‌شفتت سرمایه، خرد می‌شدند، مورد توهین قرار می‌گرفتند و از حقوق اولیه‌ی یک انسان بی‌بهره بودند (ماهنامه فرهنگ توسعه شماره ۲۹ و ۳۰). ماهی سیاه کوچولو مشهورترین اثر اوست. اثری که نه فقط برای کودکان و نوجوانان که برای یک نسل که به دنبال راهی نو بودند خواندنی بود. ماهی سیاه کوچولویی که در اوج داستان با خنجر کوچک‌اش که از مارمولک دانا به عاریت گرفته بود و با فدا کردن خویش، مرگ مرغ ماهی‌خوار را رقم می‌زند. ماهی سیاه کوچولو وقتی به دریا رسید با خود گفت: "مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید، اما من تا می‌توانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شدم - که می‌شوم - مهم نیست، مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد" و این همان منطقی بود که گروه‌های اولیه‌ی شکل‌دهنده‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق را به انتخاب سلاح برای مبارزه با شاه و شکست سکوت کشاند. به جرات می‌توان گفت که

خشم و جسارت و شور انقلابی بر پیشانی آن یادآور روزهایی پر از ترس و نکبت، برای مردمی بود که در خلوت خود دل به رهایی سپرده بودند. شاملوی شاعر که ابراهیم‌های زمانه را پیوسته در آتش مرگ و به خاک افتادن می‌دید، در این تابلوی بزرگ، به طرح حقیقتی دشوار می‌پردازد و از مرگ به عنوان میلادی تازه یاد می‌کند. لذا گفتنی که کارنامه ابراهیم در آتش گزینه‌ای از مرگ، میلاد و دوباره شکفتن گروهی از مردم بود." (ماهنامه فرهنگ توسعه شماره ۴۷ ص ۳۷) شاملو در این شعر می‌سراید:

چه فروتنانه بر درگاه نجابت به خاک می‌شکند  
رخسارمنی که توفان‌اش  
مسخ نیارست کرد  
چه فروتنانه بر آستانه‌ی تو به خاک می‌افتد  
آن که در کمرگاه دریا  
دست حلقه توانست کرد.  
نگاه کن

چه بزرگوارانه در پای تو سر نهاد  
آن که مرگ‌اش میلاد پُریه‌های هزار شه‌زاده  
بود.  
نگاه کن!

شاملو به دلیل تأثیری که در ادبیات معاصر داشته، به دلیل توانایی‌هایی رشک‌انگیزش در شعر و بیش از هر چیز به خاطر دیدگاه‌اش در مورد "الترام هنرمند" (و نه هنر ملتزم) و مخالفت صریح‌اش با هنر حاکم و هنر برای هنر، همواره مورد تفرق حاکمان و برخورد غیرمنصفانه‌ی منتقدان قرار داشت.

در ادبیات داستانی "غلامحسین ساعدی" دیگر پدیده‌ی درخشان این سال‌هاست. ساعدی داستان و نمایشنامه نویس ارتباط بسیار نزدیکی با محفل تبریز داشت. محفلی که نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری و حرکت "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" ایفا کرد. در آن زمان و قبل از پیوستن محفل تبریز به سازمان، صمد بهرنگی نقشی برجسته در آن محفل داشت که متأسفانه با مرگ وی این جایگاه از او دریغ گردید تا در کنار آثار هنری‌اش در آغاز مبارزه‌ی مسلحانه نیز نقش شایسته‌ی خود را ایفا کند. هر چند که محفل تبریز - حتا در غیاب او - توانست نقش خود را در آغاز مبارزه مسلحانه با رژیم آورانی چون بهروز دهقانی ایفا کند.

غلامحسین ساعدی با بچه‌های محفل تبریز به ویژه صمد بهرنگی دوستی داشت. صمد بهرنگی در باره‌ی او می‌نویسد: "غلامحسین ساعدی اگر چه پایتخت نشین است، اما هنوز بوی و خوی شهرستانیش را حفظ کرده است و هنوز آن عطر خنگ دامنه‌های "ساوالان" کوه از نمایشنامه‌ها و داستان‌هایش می‌آید. او این حسن را دارد که از مردم نمی‌گریزد. همیشه با آنها است. پژوهنده است. یک روز می‌بینی در "ایلخچی" است و روز دیگر صدایش از جزایر خلیج فارس و بندر لنگه و "خیابو" می‌آید. همین گشت و گذارها و نشست و برخاست با مردم است که ذهن او را غنا و نوشته‌هایش را تنوع می‌بخشد" (همسرایی غبارلود - علیرضا ذیق). مهستی شاهرخی درباره‌ی مونوگرافی‌های ساعدی و تأثیرش بر آثار وی می‌نویسد: "ایلخچی اولین مونوگرافی

توجهی از شعر و داستان امروز است) که به سبب بی‌اعتنایی به مخاطب، بریدن از مسایل اجتماعی و پشت کردن به سنت درخشان ادبیات اجتماعی دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ ایران و روی‌آوری به نظریه‌های نامربوط و مدهای فکری، اساسا مخاطب ستیز است و استعداد خواننده شدن در جمع را ندارد و به نظر می‌رسد ساختار کار اقتضای آن دارد که در حلقه‌های سه یا چهار نفری خوانده شود، داستان‌های بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری، ماهی سیاه کوچولو، پسرک لب‌وفروش و بسیاری از دیگر داستان‌های بهرنگی را می‌توان برای مخاطبان چند صد نفری خواند و به جمع لذت بخشید".

شاملو در مقاله‌ای به یادبود صمد بهرنگی به نام "کاش این هیولا هزار سر می‌داشت!" در شهریور سال ۵۱ نوشت: "هیچ چیز در هیچ دوره و زمانه‌ی هم چون "تعهد روشن‌فکران و هنرمندان جامعه" خوف‌انگیز و آسایش‌برهم‌زن و خانه‌خراب‌کن کژی‌ها و کاستی‌ها نیست. چرا که تعهد، اژدهایی است که گران‌بهارترین گنج عالم را پاس می‌دارد: گنجی که نامش آزادی و حق‌حیات ملت‌هاست!

و این اژدهای پاسدار، می‌باید از دسترس مرگ دور بماند تا این گنج عظیم را از دسترس تاراجیان دور بدارد؛ می‌باید اژدهایی باشد بی‌مرگ و بی‌آشتی، و بدین سبب می‌باید هزار سر داشته باشد و یک سودا؛ اما اگر یک سرش باشد و هزار سودا، چون مرگ بر او بتازد، گنج، بی‌پاسدار می‌ماند.

صمد سری از این هیولا بود. و کاش... کاش این هیولا، از آن گونه سر، هزار می‌داشت؛ هزاران می‌داشت". ساعدی که رفاقتی نزدیک با صمد داشت در مرگ او گفت: "شاهکار او زندگی‌اش بود".

اگر آثار صمد بهرنگی در تیراژهای بی‌سابقه‌ای چاپ و منتشر شدند، ترانه سروده‌های "آفتاب‌کاران جنگل" که سعید سلطان‌پور شاعر، نویسنده و کارگردان تئاتر سراینده‌ی شعر آن بود، گوی سبقت در محبوبیت و گردآوری مخاطب را حتا از مطرح‌ترین تصنیف‌ها هم چون "مرغ سحر" ربود. نمایشنامه‌ی "عباس آقا کارگر ایران ناسیونال" کاری نو و کم‌نظیر در عرصه‌ی نمایشی است. توانایی‌هایی او در عرصه‌ی شعر نه تنها چیزی از هم‌نسلان خود در مجموع کم ندارد که در کنار تعهد انقلابی، از او شاعری متفاوت ساخت و نقش وی در کانون نویسندگان ایران بیش از هر چیز به دلیل همین ویژگی‌ها بود. سعید نه فقط خود را به توده‌ها متعهد می‌بیند که بی‌هیچ گفت‌وگویی برای رهایی آن‌هاست که شعر می‌سراید. اما آن چه که شاید در شعر سعید و در "اوازهای بند" و "از کشتارگاه" او را از دیگران متمایز می‌سازد این است که طنین شعر او از درون زندان و بند است. او از زندان است که برای ما می‌خواند و این خشم و خروش در شعر او جایگاه ویژه‌ای دارد:

نه

تا ارتفاع خشم و جنون

نه

تا آخرین ستاره‌ی خون

نه

به اوج نفرت خواهم رسید

و از تمام ارتفاعات بردباری سقوط خواهم کرد

و روی لجه‌ی تاریک خون

چونیلوفر

در انتظار خشم تو ای عشق خفته

خواهم ماند

و از بساک پریشان خویش در مرداب

هزار گرده‌ی طغیان خواهم افشانم

قلات را بنگر

دریای وحشت‌انگیزی ست

که موج می‌زند از خون عاشقانه‌ی ما

و بادبان سیاه تمام قایق‌ها

صلیب سوخته‌ی گورهای دریایی‌ست

(قسمتی از شعر بر این کرانه‌ی خوف از

مجموعه‌ی آوازهای بند)

و چه زیبا می‌گوید به یاد "پویان":

رها کنید مرا تا ببینم

من این گل را می‌شناسم

من با این گل سرخ در قهوه‌خانه‌ها نشسته‌ام

من به این گل سرخ در میدان راه آهن سلام داده‌ام

سعید "جهان کمونیست" را به یاد "جهانگیر قلعه

میان‌آب" که در تجمع ۱۷ بهمن سال ۵۹ توسط

پاسداران حکومت اسلامی ربوده و به قتل

می‌رسد می‌سراید و این آخرین شعری‌ست که از

او به یادگار مانده و برآستی که یادگاری‌ست به

قامت سعید:

آ...

"جهان" شکنجه‌شکن

"جهان" شکست‌ناپذیر

"جهان" کمونیست

با دو قفل بسته خون

در شکنجه‌گاه

قفلی در دهان

قفلی در چشم

دستبند جمهوری بر دست

چکمه جمهوری بر سینه

مشت جمهوری

در فک‌های خونین "جهان"

کلید کهنه‌کلت

در کام

کلید کهنه‌تفنگ

بر پلک

گل‌وله‌ای در دهان

گل‌وله‌ای در چشم

در سردخانه پزشک قانونی

سند جنایت جمهوری

در تکه‌های بخ

سعید در کتاب "نوعی از هنر نوعی از اندیشه"

که در فضای آغاز جنبش مسلحانه منتشر شده،

می‌نویسد: "اکنون شرایطی دیگر است و ما به

هنر و ادبیات خشمگین نیازمندیم، به تئاتر

خشمگین و حتا هولناک. تئاتری که با سوخت

خون و عصب از رذیلانه‌ترین روابط آراسته‌ی

طبقاتی در پایگاه صحنه پرده برمی‌گیرد تا انسان

محروم ایرانی را در کانون مغلوب حقیقت

وجودی خویش قرار دهد و فاصله او را تا حقوق

از دست رفته‌اش آشکار سازد و همواره اشاراتی

برای اقدام داشته باشد". و این دقیقا همان

چیزی‌ست که ما در شعرهای سعید می‌بینیم.



رفیق هوشنگ نیری

توانایی‌های بی‌گفت‌وگویی صمد بهرنگی و سعید سلطان‌پور گاه باعث شده است که مخالفان سیاسی آن‌ها برای گریز از موضوع تلاش کنند تا صمد و سعید-ی به دور از دیدگاه‌های‌شان در مورد مبارزه مسلحانه و وابسته‌گی‌های تشکیلاتی‌شان- نقش صمد در محفل تبریز و یا حضور سعید در تشکیلات سازمان فدائیان (اقلیت) - در ذهن‌های ترسو و گرفتارشان بسازند.

حماسه سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه در دهه‌ی ۵۰، حرکتی را آغاز کرد که تأثیرات امیدبخش و مبارزه‌جویانه‌اش را در بخشی از هنرمندان آن دوره و در نتیجه در فرهنگ و هنر زمانه می‌توان دید. حماسه سیاهکل و در پی آن تثبیت مبارزه مسلحانه منجر به روی‌آوری برخی از هنرمندان به این مبارزه شد، همان‌گونه که یک کارگر، یک روشنفکر، یک دانشجو و غیره را به خود جذب کرد. در این بین هنرمندی که از این شکل مبارزه متأثر گردید، به نوبه‌ی خود این تأثیر، در هنر وی خود را نشان داد. شاعران برجسته‌ای چون اسماعیل خوبی و نعمت میرزازاده (م. آرم) از جمله کسانی بودند که در دهه‌ی ۵۰ از این جریان متأثر شده، به حمایت از آن برخاسته و با آن همراه گشتند. سعید یوسف و منصور خاکسار از دیگر شاعرانی بودند که در آن سال‌ها به جنبش مسلحانه می‌پیوندند. خسرو گل‌سرخ‌ی دیگر شاعری‌ست که متأثر از این جریان جان خود را در این راه نهاد. وی می‌نویسد: "چرا شعرمان را که تنها هنر تأثیرگذارماست در مکاتب ادبی و سبک اسیر کنیم؟ شعر جایش در کتابخانه‌ها نیست. در زبان و ذهن است" (دستی میان دشنه و دل، به کوشش کاوه گوهرین). شاملو در مورد خسرو گل‌سرخ‌ی و م. آرم و ارتباط آن‌ها با میراث نیما می‌گوید: "نکته‌ای که جای گفتنش درست همین‌جا است این است که هنرمند خلاق و پیشرو، هنرمندی چون نیما که نوآور است و آثارش به غنای هرچه بیشتر فرهنگ جامعه خود و نهایتا جامعه بشری می‌انجامد لزوما پیشاپیش جامعه حرکت می‌کند. محصول فعالیت این چنین فردی بناچار نمی‌تواند آن چنان که مارکسیست‌نماهای فاقد بینش دیالکتیکی مدعی هستند "بُرد توده‌نی" داشته باشد، چرا که توده مستقیما نمی‌تواند اثر چنین هنرمندی

را جذب کند. اثری که او می‌گذارد بر "فرهنگ هنری" جامعه است و از طریق واسطه‌ها در اختیار توده‌ها قرار می‌گیرد، یعنی از طریق هنرمندانی که از او تأثیر پذیرفته‌اند و در فاصله میان او و لایه‌های دیگر طبقات واقع شده‌اند. بهره‌نما به وسیله خسرو گل‌سرخ و م. آرم است مثلاً که از رأس به قاعده می‌رسد".

از دیگر چهره‌هایی که در دهه‌ی ۵۰ آثار هنری قابل بحثی داشتند، می‌توان از تعدادی رفقای اولیه سازمان نام برد. کسانی که بیش از هر چیز به دلیل نقش‌شان در مبارزات مسلحانه، عضویت در سازمان چریک‌های فدایی خلق و جان باختن در این راه برای ما شناخته شده‌اند، رفقای چون مرضیه احمدی اسکویی، امیرپرویز پویان، بیژن جزنی، بهروز دهقانی، مناف ملکی، علیرضا نابدل و غلامرضا گلوی. در واقع آن چه که این رفقا را به هنر می‌کشید همان آثار بلا بود که ذره ذره وجود عاشق‌شان را به آتش کشیده بود. هنری که "هنر مبارزان" بود و غذای روحی‌شان، هنری که نه فقط رنج جامعه را که رنج‌های مبارزه، زندان و شکنجه و اعدام را به تصویر می‌کشید. برای یک انقلابی، ادبیات و هنر غذای روح است. نیازی روحی که به او در برابر آن بلاها نیرو و توان ایستادگی می‌دهد و این نیاز را به خوبی می‌توان از گرایش رفقای چریک در خانه‌های تیمی و زندان به هنر دید. تاریخ زندان و زندانی سیاسی سرشار از آفرینش‌های هنری است. زندانی سیاسی هر گاه که فرصتی بدست آورد دست به شکار آن زد و هنری اصیل آفرید. از شعر و داستان گرفته تا هنرهای دستی، نقاشی و غیره. چریک فدایی مرضیه احمدی اسکویی شاید یکی از بهترین نمونه‌های این چنینی در دهه‌ی ۵۰ باشد. مرضیه خالق اشعاری چند و هم چنین داستان‌های کوتاهی مانند "سلام آقا معلم" و "نخستین تجربه مرگ" می‌باشد. برخی از اشعار او بیانگر نبوغی است که در اوج صمیمیت کلمات را شاعرانه به تصویر می‌کشید:

جویبار خرد و باریکی بودم  
در جنگل‌ها و کوه‌ها  
و دره‌ها جاری بودم  
می‌دانستم آب‌های ایستاده  
در درون خود می‌میرند  
می‌دانستم در آغوش امواج  
دریاها  
برای جویباران کوچک  
هستی تازه‌ای می‌زایند  
نه درازی راه  
نه گودال‌های تاریک  
و نه هوس بازماندن از جریان  
مرا از راه باز نداشت  
اینک پیوسته‌ام  
به امواج بی‌پایان  
هستی‌امان تلاش  
و نیستی‌امان آسودن است!

در شعر "من یک زنم" او به خوبی و از مواضعی طبقاتی آلام و دردهای زنان جامعه را به تصویر می‌کشد:

من یک زنم  
من از ویرانه‌های دور شرقم  
زنی که از آغاز با پای برهنه  
عطش تند زمین را در پی قطره‌ای آب

درنور دیده است  
زنی که از آغاز با پای برهنه  
همراه با گاو لاغرش در خرمن گاه  
از طلوع تا غروب  
از شام تا بام، سنگینی رنج را لمس  
کرده است  
...  
من یک زنم  
کارگری که دست هایش  
ماشین عظیم کارخانه را  
به حرکت درمی‌آورد  
هر روز توانایی اش را  
دندان‌های چرخ ریزریز می‌کند

پیش

چشمان اش

...

من یک زن ام

زنی که مترادف مفهوم اش

در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما

وجود ندارد

زنی که پوست اش

آینه‌ی آفتاب کویر است

و گیسوانش بوی دود می‌دهد

تمام قامت من

نقش رنج و

پیکرم تجسم کینه است

زنی که دستاش را کار

برای سلاح پروده است.

وقتی از آن سال‌ها سخن به میان می‌آید، هرگز نمی‌توان از کنار نام امیر پرویز پویان به‌سادگی گذر کرد. امیرپرویز پویان رابط گروه احمدزاده - مفتاحی - پویان با محفل تبریز بود، و در ارتباط با صمد بهرنگی قرار داشت. معروف است که وی نیز هر گاه وقتی پیدا می‌کرد بر روی کاغذی مطلبی یادداشت می‌کرد اما متأسفانه آثار بسیار ناچیزی از او باقی مانده است. از جمله آثار باقی‌مانده از وی می‌توان "کنون ره او" (به یاد صمد بهرنگی که در ابتدا با نام علی کبیری منتشر شد) و ترجمه "ادبیات چیست" و "بازگشت به ناکجاآباد" را نام برد. سعید سلطان‌پور که چندین شعر را در یاد او سروده، بهتر از هر کسی این جنبه از "پویان" را به قلم آورده است. او می‌نویسد:

"در زندان بودم که خبر رسید. عکس رفیق با دیگر رفقایش در روزنامه بود. نگاهم روی عکس ماند... شگفتا... آغاز کردند... پس آن سفرهایش به روستاها، آن دوستی‌هایش با مردمان جوراجور... آن جوان با آن لباس چرب و روغنی در قهوه‌خانه... آن یادداشت‌ها... آن شیوه‌های مختلف لباس پوشیدن‌هایش... شکل مردم بود... مثل مردم حرف می‌زد... آن کتاب‌ها... آن ترجمه‌ها... آن غیبی‌های ناگهانی... یک روز در مشهد... یک روز در شهرهای لرستان... یک روز در تبریز... همیشه در میان مردم و به ندرت در میان ما روشنفکران... برآستی شگفت انگیز بود. و آن روز... کنار چمن دانشگاه... نوشته‌ای از جرج حبش ترجمه می‌کرد. کنارش نشسته بودم، سر برداشت. آن چهره سبز تند. آن چشم‌های نافذ مهربان و آن لحن بومی صدایش: "نیروهای انقلابی ایران چوب خیانت حزب توده را می‌خورند. این خیانت تاریخی است. تنها با یک حرکت تاریخی می‌توان آن را شست."، "این



رفیق مهدی اسحاقی

دیکتاتوری گنبدیده است. مردم باید باورکنند. "از مارکسیسم حرف زدن بد نیست. به مارکسیسم عمل کردن دشوار است." و بعد... با لحنی ساده پرسید: "می‌توانی به من گرم یاد بدهی؟!". تعجب کردم و به آرامی گفتم: به تأثر علاقه‌مندم، شاید بیایم بچه‌ها را گرم کنم... و آن شب... زمستان بود. نفس روی سبیل‌ها یخ می‌بست. آن جثه‌ی مقاوم و چالاک... آن پیکر ریز اما یکپارچه تحرک و تلاش... می‌لرزید... با آن پیراهن و ژاکت تازه، با آن کت معمولی... عجیب اصرار داشت سرد نیست... گفت: "لباس زیاد دست و پاگیر است...". گفتم: "آخر این هم شد لباس." گفت: "خیلی هم اشرافیه" و دستش را که در جیب داشت از آستر بال کت بیرون و با پنجه‌اش آدا درآورد. خنده‌ام گرفت. خندید: "شاید تو هم روزی لازم باشی آستر کت را پاره کنی." سر در نیاردم. در آن یخبندان هزاران متر قدم زدیم و او از زندگی کارگران می‌گفت. از زندگی دهقان‌ها، از سندیگاه‌ها، از شرکت‌های زراعی... از بانک‌ها... از وام‌های مردم تهیدست... و بعد... از روشنفکران بورژوازی می‌گفت: "همه در خلوت و در حرف مبارزانند!!" گفتم: "چه می‌شود کرد؟" خندید. گفت: "اگر برایم با دقت بگویی چه نمی‌شود کرد، به تو خواهم گفت چه می‌شود کرد." خاموش ماندم. "برای آن که حتماً بفهمی چه نمی‌شود کرد باید کار کنی، باید جامعه را بشناسی. به دهات بروی. از کارخانه‌های خیر داشته باشی. باید بدانی زیر این سقف‌ها چه می‌گذرد." و به آونک‌های پشت مجسمه اشاره کرد. از آن شب دیگر او را ندیدم. فکر می‌کنم آن شب همین که با تکان سر و تندی نگاه به آونک‌ها اشاره کرد در میان همان آونک‌ها از من جدا شد. هر وقت به او فکر می‌کنم آونک‌ها را در آن زمستان سرد می‌بینم و آن رفیق ریزنقش را که مثل گوزنی سرما زده در لایه‌ی آونک‌ها از من دور شد. مبارزی هنرمند بود. گاه شعر می‌سرود و گاه قصه‌ی می‌نوشت. در نقد هنر و هنرمند اگر چه بیش از چند نوشته ندارد. اما بنیان‌گذار نگرش و شیوه‌ی مارکسیستی در نقد هنر است. آن آخرین شیی که دیدمش از خانه‌ی تیمی به تأثر آمده بود و من نمی‌دانستم. مثل کودکی روستایی در صفحه ۱۴



رفیق مسعود احمد زاده

و نعره های من  
 بیچید روی قله ی خون آلود.  
 \*\*\*  
 گل های حزب سوخته ی دل  
 شکسته گان!  
 مردان خشم و خوف!  
 خون شعله های پیکر در خون  
 نشست گان!  
 وحشت فرو نهید و فراز آید  
 از قله های قرمز شبگیر بنگرید  
 با شاخ های خنجر  
 با چشم های خشم  
 روئیده بر کرانه خون  
 جنگل گوزن

(سعید سلطانیپور)



رفیق امیر پرویز پویان

قلب انفجار  
 در چشمه های خون و آتش خفت  
 بادی هراسناک برآمد  
 قلب هزار چشمه خونین  
 در جنگل سیاهکل آشفته  
 جنگل شکافت  
 و پانزده ستاره خونین  
 با نعره های سوزان  
 بر خاست از نهفت  
 و بر مدار های گریزان چرخید  
 چرخید روی جنگل و توفید روی  
 شهر  
 بر فرق شب شکفت  
 با کاکلی شکافته می راند  
 بر سنگ و صخره و رود

## رودخانه پویان

خون گوزن  
 جنگل پویان دیگرست  
 بعد از صدای پویان  
 بعد از حریق سوخته  
 خون شعله ور  
 بعد از حریق توفان  
 بعد از صدای جنگل  
 ایران  
 دیگر مانند رودخانه ی خونین  
 دیگری ست.

بر صخره های سختی می راند  
 از قله های رنج فرو می ریزد  
 در دره های دلنتگی می خواند  
 و زخم تابناک شهیدان را  
 با کاکلی شکافته و خون ریز  
 بر سنگ و صخره کوبان  
 در خاک های گلگون می گرداند.  
 \*\*\*

همپای رودخانه سوزان  
 باید مثل حریق توفان  
 بر فرق کوه و دشت برانم  
 زخم برادران شهیدم را  
 باید مثل ستاره ای خون افشان  
 روی فلات سوگوار بگردانم  
 باید بغرم از جگر و چون شیر  
 با یال های خونین  
 در بیشه های خشم بمانم  
 \*\*\*

رگبار های آتش افروخت  
 و استخوان و خون  
 در خانه و خیابان آتش گرفت  
 سوخت  
 قلب گوزن های جوان.

## چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل را

با تداوم مبارزه آشتی نا پذیر در راه آرمان های سوسیالیستی طبقه کارگر  
**گرامی می داریم**

زنده باد آزادی- زنده باد سوسیالیسم  
 سازمان فدائیان (اقلیت)



رفیق اسکندر رحیمی

از صفحه ۶

## تأثیر حماسه سیاهکل بر جنبش دانشجویی ایران

حماسه آفرینان سیاهکل بر جنبش دانشجویی ایران را به خوبی نشان می‌دهد. اگر جنبش دانشجویی ایران در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲، در مقابل هجوم ارتجاع به دانشگاه تهران، با ایستادگی و مقاومت در مقابل سلطه امپریالیسم و ارتجاع رژیم دیکتاتوری شاه، سه دانشجو را نثار آزادی خواهی کرد، در دوم اردیبهشت ۵۹ نیز، در مقابله با هجوم سرکوبگرانه نیروهای خمینی به دانشگاه های کشور، ده دانشجوی پیشگام جان باختند. بدین سان، جنبش دانشجویی ایران که در آن برهه تاریخی، برآمد و موجودیت خود را بیش از همه، در تشکیلات دانشجویان هوادار سازمان چریک های فدایی خلق ایران (پیشگام)، تعریف می‌کرد، نشان داد که همواره یکی از موثرترین نیروهای اجتماعی در مقابله با سرکوبگری رژیم های ارتجاعی و دیکتاتوری حاکم بر ایران است. جان باختن تعدادی از دانشجویان پیشگام، از جمله رفقا: امان الله ایمانی، منیژه موسی نژاد و جهانی از دانشگاه گیلان، محمد راکعی، ناصر بهرامی، علی بدری، کورش پیروزی، مهناز معتمدی و جبرئیل هاشمی از دانشگاه اهواز و رفیق صادق از دانشگاه زاهدان، در واقع نه تنها استمرار ۱۶ آذر و ادامه راه جان باختگان روز دانشجو بود، نه تنها، مقاومت و ایستادگی در جهت حفظ دست آوردهای انقلابی قیام ۲۲ بهمن و جنبش دانشجویی ایران بود، بلکه فراتر از آن، نشانگر تأثیر و نفوذ چشمگیر حماسه آفرینان سیاهکل و نفوذ سازمان چریک های فدایی خلق ایران بر دانشگاه های کشور و جنبش دانشجویی ایران بود.



## سیاهکل، نماد استواری، قهرمانی و فداکاری کمونیستی

۴۰ سال پیش در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، در شرایطی که رژیم سلطنتی با زور سرنیزه، شکنجه، زندان و اعدام، دیکتاتوری و اختناق هولناکی را بر ایران حاکم کرده بود، گروهی از انقلابیون کمونیست، به نام چریک فدائی خلق، با حمله مسلحانه به پاسگاه سیاهکل، آغازگر نبرد قهرمانانه فدائیان با رژیم شاه شدند. سیاهکل به نماد استواری و پیگیری در مبارزه کمونیستی، فداکاری، قهرمانی و از خود گذشتگی در مبارزه برای اهداف و آرمان های آزادی خواهانه و سوسیالیستی تبدیل گردید. سیاهکل، نماد عمل برخاسته از تئوری انقلابی در راه تحقق اهداف و آرمان های انسانی زحمتکشان و ستمدیدگان است. نبرد سیاهکل، نماد آشتی ناپذیری با طبقات ستمگر و استثمارگر، ارتجاع و دیکتاتوری است. سازمان فدائیان (اقلیت) در چهلمین سالگرد نبرد حماسی سیاهکل، یاد تمام فدائیان را که در این سال ها، در راه اهداف و آرمان های سوسیالیستی و آزادی خواهانه طبقه کارگر، با رژیم های ستمگر سلطنتی و جمهوری اسلامی مبارزه کردند و جان باختند، گرامی می‌دارد و بر عزم استوار خود به ادامه مبارزه برای پیروزی طبقه کارگر و استقرار نظامی سوسیالیستی، تأکید می‌ورزد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی  
 زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم  
 سازمان فداییان (اقلیت)  
 کار - نان - آزادی - حکومت شورایی

از صفحه ۱۲

## حماسه سیاهکل، مبارزه مسلحانه و تأثیر آن بر ادبیات و هنر زمان

کارهای هنری متعدد و آرمان گرا داشتند. از همین روست که تأثیر جنبش مسلحانه را در برخی از عرصه های هنری نمی‌توان آن گونه و به وضوح دید، اما با این وجود و به دلیل تأثیری که مبارزه مسلحانه و تثبیت این شکل از مبارزه بر جامعه و روشنفکران گذاشت، شاهدیم که حتا رد پای آن را در سینما نیز با فیلمی چون "گوزن ها" می‌توان دید. با آن چه گفته شد می‌توان تأثیرات سیاهکل را از دو جنبه در ادبیات و هنر دهه ی ۵۰ خلاصه کرد. اول این که حماسه سیاهکل، آغاز مبارزات مسلحانه و در پی اش تثبیت آن، تأثیراتی را در جامعه و در گروه های مختلف اجتماعی به ویژه روشنفکران بر جای گذاشت و این تأثیرات در عرصه ی ادبیات و هنر و به ویژه ادبیات نوشتاری همراهی و همدلی بخشی از هنرمندان (به ویژه شعرا با توجه به جایگاه ویژه شعر در ادبیات ایران) را که دارای دیدگاه طبقاتی بودند و یا از آلام و دردهای توده ها متأثر بودند به همراه آورد، به گونه ای که حتا برخی از آنان مانند دیگر گروه های اجتماعی از کارگر گرفته تا دانشجو به صفوف چریک ها پیوستند. از سوی دیگر هنر مبارز نیز به نوبه ی خود بر گرایش مبارزان آن دوره به مبارزه مسلحانه اثر گذاشت و در طول آن سال ها، در کنار لحظات سخت شان چه در سنگر مبارزه مسلحانه و چه در زندان ها و شکنجه گاه ها با آن ها همراه بود. و این تأثیر متقابل بود که بر اساس ضرورت ها شکل گرفت و نتایج درخشانی نیز برای هنر و ادبیات ایران به دنبال آورد.

ساده و مثل توسنی کوهی هوشیار بود. رفیقی ساده و هوشیار، نقاد و مهربان... رفیقی انقلابی که به ما درس ها آموخت". حماسه سیاهکل و جنبش مسلحانه البته در سایر عرصه های هنری نیز تأثیراتی از خود بر جای گذاشت و هنرمندانی به حمایت یا همدلی با آن کشیده شدند در این میان می‌توان به تصنیف "پویان" که در سال ۵۶ توسط گروه "چاووش" اجرا شد اشاره کرد: شب است و چهره ی میهن سیاه نشستن در سیاهی ها گناهه تفنگم را بده تا ره بجویم که هر که عاشقه پای اش به راهه ... شب و دریای خوف انگیز و توفان من و اندیشه های پاک پویان برای ام خلعت و خنجر بیاور که خون می‌بارد از دل های سوزان اما این گرایش به ویژه در خارج از کشور امکان بروز یافت، چرا که در ایران به دلیل جو خفقان امکان کار کردن به صورت علنی وجود نداشت و از همین روست که هنرمندانی هم چون "مهرداد باران" که در خارج از کشور زندگی می‌کردند، در خلق اثر جاودانی هم چون "اقتابکاران جنگل" سهیم می‌شوند. اردلان سرفراز در مصاحبه ای با نشریه "آرش" (شماره ۷۲) به مشکلات ترانه سرایی در آن شرایط و تشدید اختناق و سانسور پس از آغاز جنبش مسلحانه و اعتراضات دانشجویی اشاره می‌کند. به واقع در عرصه هایی از هنر سانسورچی ها امکانات گسترده تری در جلوگیری از آرایه

## سیاهکل و جنبش کارگری - کمونیستی



رفیق احمد فرهودی

اعتصابات کارگری کم و بیش ادامه می‌یابد و گاه اعتصابات بسیار بزرگی در نفت و کوره پز خانه‌ها رخ می‌دهد، اما این اعتصابات نیز به کشته شدن و دستگیری صدها کارگر می‌انجامد و توسط رژیم شاه به شدت سرکوب می‌شوند. اعتصابات و اعتراضات کارگری به شدت افت می‌کند. صرف نظر از دوران کوتاه کاهش نسبی سرکوب‌ها در سال‌های ۳۹ و ۴۰ که سرانجام به شورش ۱۵ خرداد ۴۲ انجامید، اما روند فعالیت‌های کارگری و روند اعتراضات و اعتصابات کارگری، به یک روند نزولی افتاد. "انقلاب سفید" شاه، اصلاحات ارضی و تبلیغات رژیم سلطنتی در مورد سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات و رونق نسبی اقتصادی در اوایل دهه ۴۰ از یک سو، راه اندازی یک سری اتحادیه‌ها و سندیکاهای قلابی توسط ساواک و با افراد نزدیک به آن و کنترل شدید محیط‌های کار و دیکتاتوری خشن و عنان گسیخته شاهنشاهی از سوی دیگر، دامنه اعتراضات در کل جامعه و مبارزات و اعتراضات خود انگیخته کارگران را بسیار کاهش داد و سکون و سکوت و وحشت مرگباری را بر شرایط سیاسی و جنبش کمونیستی و کارگری حاکم کرد.

با برچیده شدن بساط حزب توده در داخل ایران که با بحران جهانی جنبش کمونیستی نیز همزمان بود، جنبش کمونیستی در سال‌های دهه ۴۰ با یک بحران نظری و عملی بزرگی روبرو گردید. هر چند این بحران اساساً محصول شرایط داخلی ایران بود، اما بحران جهانی جنبش کمونیستی نیز بر آن تأثیر می‌گذاشت و این بحران را تشدید می‌کرد. حزب توده اگر چه نه در عمل و نه بر مبنای برنامه خود، هیچگاه یک حزب کمونیستی نبود، اما تمام اقدامات، فعالیت‌ها و خرابکاری‌های آن به پای کمونیسم نوشته می‌شد. پس از کثافت کاری‌ها، سازش کاری‌ها و خیانت‌های رهبران این حزب تسلیم طلب، گرایش به کمونیسم و فعالیت کمونیستی به شدت محدود شده بود. فعالیت کمونیستی و کارگری در شرایط جدید، نه فقط از این جنبه که یک دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته بر جامعه حاکم بود و کم‌ترین فعالیت کارگری و کمونیستی، با کنترل پلیسی، شناسایی، سرکوب و منهدم می‌شد، کار ساده‌ای نبود، بلکه با سابقه‌ای که از عملکرد

اتحادیه‌های کارگری را قلع و قمع نمود. شمار زیادی از کمونیست‌ها را بازداشت و روانه زندان ساخت. فعالیت علنی را غیر ممکن ساخت و اگر اتحادیه‌ای به کلی درهم شکسته نشده بود، به فعالیت محدود و زیرزمینی روی آورد. جنبش کمونیستی و کارگری بشدت تضعیف شد و تا سال ۱۳۲۰ بر آن رکود حاکم گردید. با سقوط رضا شاه در شهریور ۲۰، فضای سیاسی دوباره باز شد و فعالیت‌های کمونیستی و کارگری در مقیاس وسیع و علنی ممکن گردید.

با تشکیل حزب توده، فعالیت‌های اتحادیه‌ای و علنی در جنبش کارگری نیز گسترش یافت. اتحادیه‌های کارگری متعددی بوجود آمدند. در سال ۱۳۲۴ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تشکیل و یک اتحادیه سراسری بوجود آمد. اعتصابات و اعتراضات کارگری گسترش یافت و جنبش کارگری به رونق رسید و گام‌هایی به پیش برداشت. حزب توده که بعد ها آشکارا به جنبش کارگری خیانت ورزید، در آن مقطع نقش فعالی در رشد جنبش کارگری داشت. اما این روند رشد جنبش کارگری دوام نیاورد. در سال ۱۳۲۷ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری و حزب توده غیر قانونی اعلام شدند. دوباره هرگونه فعالیت کارگری و اتحادیه‌ای به استناد قانون سیاه ضد کمونیستی، ممنوع گردید و با کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، بار دیگر جنبش کارگری و اتحادیه‌ای و همراه با آن، حزب توده سرکوب و هرگونه فعالیت علنی برای سازماندهی مبارزات کارگری و متشکل ساختن کارگران، منقفی و ناممکن گردید. سرکوب و خفقان شاهنشاهی بر جامعه حاکم شد. حزب توده که نفوذ نسبتاً زیادی در میان کارگران داشت و در سازماندهی کارگران و تشکل‌های کارگری نقش مهمی ایفا کرده بود، به خیانت در غلطید. رهبران بزدل این حزب، پس از کودتای ۲۸ مرداد، توبه‌نامه و تنفر نامه از آنچه که کرده بودند، نوشتند و اعضای حزب را نیز به آن تشویق کردند و بزرگترین ضربات و لطمات را بر جنبش کارگری وارد ساختند. با نفوذ گسترده ساواک در حزب توده، فعالیت این حزب در داخل کشور در اواخر دهه ۳۰ به کلی متوقف گردید. شاهکار بعدی حزب توده، اعزام چهار نفر از خارج به ایران بود، برای گردآوری باقیمانده نیروهای حزب و راه اندازی "تشکیلات تهران" که یکی از این چهار تن عباس شهریاری با نام مستعار اسلامی، مامور ساواک بود. بدین ترتیب تشکیلات ساواک ساخته، باقی مانده نیروها و هواداران حزب توده و نیز شماری از نیروهای انقلابی را شکار نمود و تحویل ساواک داد.

خرابکاری‌های حزب توده، تسلیم طلبی و خیانت رهبران این حزب که تحت عنوان چپ و سوسیالیست فعالیت می‌کردند و داعیه طرفداری از طبقه کارگر داشتند، لطمات بسیار بزرگی بر کمونیسم و نیروهای چپ و سوسیالیست و بر جنبش کارگری وارد ساخت. اگر چه پس از کودتای ۲۸ مرداد و خیانت حزب توده،

می‌خورند، بار دیگر باید سخن رایج آن روزهای آغازین نبرد در سیاهکل را گفت: آنکه می‌گفت حرکت مرد در این وادی خاموش سیاه، برود شرم کند!

### سیاهکل، جنبش مسلحانه و جنبش کارگری - کمونیستی

در چهل سالگی تولد سازمان، اما ببینیم حماسه سیاهکل و جنبش مسلحانه چه تأثیراتی بر جنبش کمونیستی و کارگری گذاشت.

تأثیرات سیاهکل و جنبش مسلحانه عرصه بسیار گسترده‌ای را دربر می‌گیرد و زمینه‌های مختلف، گوناگون و متنوعی را شامل می‌گردد. در این نوشته، سعی ما بر این است به تأثیرات آن بر جنبش کمونیستی و کارگری اشاراتی داشته باشیم. اما پیش از آنکه وارد این مبحث شویم ابتدا باید ببینیم جنبش کمونیستی و کارگری در آن سال‌ها چه مختصاتی داشت و در چه وضعیتی بود. اما پی بردن به وضعیت جنبش کمونیستی و کارگری در آن سال‌ها زمانی بهتر و دقیق‌تر قابل درک خواهد بود که، مروری ولو به اختصار بر وضعیت جنبش کمونیستی و کارگری در سال‌های قبل تر از آن نیز، داشته باشیم.

بررسی تاریخ جنبش کمونیستی و کارگری ایران، این حقیقت را اثبات می‌کند که فعالیت‌های کمونیستی و کارگری، جدا از فعالیت‌های سیاسی جاری در عرصه جامعه نبوده و به نحو لایفکی با آزادی‌های سیاسی در جامعه پیوند و با آن اوج و فرود داشته است.

فعالیت‌های کمونیستی در ایران از اواسط دهه ۹۰ قرن سیزده شمسی با تشکیل حزب عدالت آغاز گردید. این حزب در نخستین کنفره که در سال ۱۲۹۹ برگزار شد، نام خود را به "حزب کمونیست ایران" تغییر داد. فعالیت‌های کمونیستی در این سال‌ها، پیوسته در حال گسترش بود. حزب کمونیست که تعداد زیادی از اعضای آن کارگر بودند، به کار و سازماندهی در درون کارگران پرداخت. حزب کمونیست، اعتصابات زیادی را سازماندهی کرد و بخش‌های زیادی از کارگران را متشکل ساخت. جنبش اتحادیه‌ای در آن سال‌ها، تاروی کار آمدن رضا خان در سال ۱۳۰۴، در سراسر کشور گسترش یافت و جنبش کارگری از رشد خوبی برخوردار گردید. حزب کمونیست ایران، یک حزب واقعی کارگری، مدافع منافع کارگران و حزبی محبوب و مورد اعتماد کارگران بود که در نزد توده‌های طبقه کارگر نیز از اعتبار زیادی برخوردار بود. اولین کار رضا خان سرکوب حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری بود. با وضع قانون سیاه ضد کمونیستی در سال ۱۳۱۰، دیگر هیچگونه حزب، سازمان و تشکل کارگری یا کمونیستی اجازه فعالیت نداشت. رضا خان قلد، اعتصابات کارگری را وحشیانه به خون کشید. صدها کارگر پیشرو را دستگیر و زندانی و صدها کارگر را از کار اخراج نمود.

## سیاهکل و جنبش کارگری - کمونیستی

حزب توده در ذهنیت کارگران و زحمتکشان و کل جامعه نقش بسته بود، مشکلات کار دوچندان می‌شد. با این وجود با تشدید تضادها در نیمه دوم دهه چهل گروه‌ها و محافل کمونیستی نیز آغاز به رشد نمودند. در این محافل و گروه‌ها، آگاه‌ترین و پیشروترین افراد عموماً از میان دانشجویان و همچنین در مواردی از میان کارگران آگاه‌تر هم می‌آیند به مطالعه متون مارکسیستی و در عین حال شرکت در مبارزات بالفعل جامعه می‌پردازند. اما سؤال بزرگی که در آن مقطع در برابر انقلابیون و کمونیست‌ها قرار داشت این بود که چه باید کرد؟ چگونه باید در درون طبقه کارگر به فعالیت پرداخت؟ چگونه باید بر تشنگی نظری و پراکندگی موجود میان محافل و گروه‌های چپ غلبه کرد و همه را در یک تشکل واحد گرد آورد؟ تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پس از رفرم ارضی را چگونه باید تبیین کرد؟ باید کسانی پیدا می‌شدند که به این چه باید کرد پاسخ می‌دادند. باید کسانی پیشقدم می‌شدند و با مطالعه دقیق جنبش‌های بین‌المللی کارگری، انقلابات روسیه، چین، کوبا و تجارب جنبش مسلحانه در ویتنام، آمریکای لاتین، خاورمیانه و بالاخره با شناخت و تحلیل عینی از شرایط مشخص ایران به این سؤال‌ها پاسخ‌های مشخص می‌دادند. و این‌ها، کسان دیگری جز فدائیان نبودند. پیشروترین و برجسته‌ترین عناصر آگاه و کمونیست، پس از سال‌ها کار و تلاش و مطالعه، با شلیک گلوله‌های آتش و آگاهی در

سیاهکل راه را نشان دادند.

رژیم شاه در سرکوب‌های پس از کودتا در سال ۳۲ و تشدید آن پس از وقایع خرداد۴۲، کوچکترین امکان مبارزه قانونی را از مردم سلب کرده بود و هر گونه فعالیت را قهراً سرکوب می‌کرد. از این رو مبارزات اعتراضی مردم نیز شکلی قهرآمیز به خود می‌گرفت و گرایش به مبارزه مسلحانه در درون گروه‌ها و محافل انقلابی نیز نه فقط از این جنبه، بلکه اساساً تحت تأثیر شرایط عمومی داخلی و بین‌المللی نیز تقویت می‌گردید. البته سوی محافل و گروه‌هایی که صرفاً به کار مطالعاتی می‌پرداختند و عموماً دچار بی‌عملی بودند و از عمل مبارزاتی پرهیز می‌کردند و معمولاً هم توسط ساواک ضربه می‌خورند و از هم می‌پاشیدند، گرایش‌ها، گروه‌ها و محافل نیز وجود داشتند که تحت تأثیر انقلاب چین، طرفدار مبارزه مسلحانه بودند. این گروه‌ها و محافل که بخشاً از حزب توده جدا شده و اساساً در خارج کشور بودند، می‌خواستند به سبک چین و محاصره شهرها از طریق روستاها، انقلاب کنند و در همین رابطه نیز تعدادی از آنها به ایران آمدند تا این برنامه را پیاده کنند. به عنوان مثال سازمان‌هایی مانند سازمان انقلابی و طوفان که پس از پایان کار حزب توده در ایران و انشعاب از این حزب به وجود آمده بودند و از مشی چین طرفداری می‌کردند، می‌خواستند به سبک چین در ایران جنگ دهقانی برپا کنند. اما از آنجا که این گروه‌ها حامل تئوری‌های نادرستی بودند، با جامعه و مردم ایران بیگانه بودند، تحلیل‌هایشان نیز غلط و ذهنی بود تا جایی که ایران را یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودال می‌دانستند، بنابراین کوشش این گروه‌ها و محافل دیگری



رفیق جلیل انفرادی

نظیر این‌ها، دست‌آوردی نداشت و با شکست روبرو گردید. بسیاری از رهبران این محافل که می‌خواستند دهقانان را بسیج و جنگ‌های مسلحانه دهقانی راه بیاندازند، کارشان به تأیید سیاست‌ها و برنامه‌های رژیم شاه و تعریف از رفرم ارضی شاه کشیده شد و به سرعت سقوط کردند. داستان اقتضاحات پرویز نیکخواه، کورش لاشانی و سیروس نهاوندی مربوط به همین دوره است. نتایج کار این گروه‌ها نیز جز شکست و تسلیم طلبی چیز دیگری نبود. آنچه که بر ذهن توده‌های مردم نقش می‌بست و ذهنیت پیشین وی را تقویت می‌کرد، شکست و تسلیم‌طلبی رهبران و باز هم شکست بود. این پدیده بر متن فضای خفقان و سرکوب شدید حاکم بر جامعه، تأثیرات مخربی بر بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی کارگران و توده مردم به مبارزه، بی‌اعتقادی به عناصر پیشرو و کمونیست و بی‌اعتقادی به نیروی خود آن‌ها را سبب گشته بود. جنبش به یک سازمان آگاه و جدی کمونیستی نیاز داشت و سازمان چریک‌های فدائی خلق، پاسخ به این نیاز حیاتی در آن دوران بود.

چهل سال پیش، رفقای ما در روز ۱۹ بهمن با حمله مسلحانه به پاسگاه سیاهکل، مبارزه‌ای را آغاز کردند که نه فقط جو یأس و ناامیدی و وحشتی را که رژیم شاه بر جامعه حکم فرما ساخته بود درهم شکست، بلکه تأثیرات آشکار و غیر قابل انکاری را در برانگیختن شور و شوق انقلابی به مبارزه‌ای جدی علیه شاه نیز بر جای گذاشت.

سیاهکل و جنبش مسلحانه اگرچه از تأثیرات جنبش‌های مسلحانه در کشورهای آمریکای لاتین، خاورمیانه و امثال آن بر کنار نبود، اما قبل از هر چیز برخاسته از شرایط داخلی و بر پایه یک تحلیل مشخص و مطالعه دقیق شرایط عینی ایران بود و در هر حال کپی برداری از هیچیک از آن‌ها نبود. رفقای رهبری و بنیان‌گذار سازمان، سوی مطالعه تئوریک و مارکسیستی، جامعه سرمایه‌داری ایران را از نزدیک می‌شناختند. مناسبات اقتصادی و اجتماعی را مطالعه و بررسی کرده بودند. این رفقا آگاه‌ترین، پیشروترین، فداکارترین و برجسته‌ترین کمونیست‌های زمان خویش بودند که برای رسیدن به یک جامعه فارغ از ظلم و ستم و

### ۴۰ سال نبرد در راه آزادی و سوسیالیسم

با فرارسیدن ۱۹ بهمن، سازمان ما ۴۰ سال حیات سیاسی پر افتخار خود را که آکنده از مبارزه و حماسه آفرینی فدائیان از سیاهکل تا به امروز در راه آزادی و سوسیالیسم است، پشت سر می‌گذارد.

سازمان ما از همان لحظه‌ای که حماسه‌آفرینان سیاهکل، نبرد مسلحانه را با رژیم شاه آغاز نمودند، آشتی‌ناپذیری خود را با نظم ستمگرانه موجود نشان داد.

سازمان ما، مبارزه را برای برانداختن نظمی آغاز نمود که بشریت را به طبقات ستمگر و ستم‌دیده، استثمارگر و استثمار شده، سرمایه‌دار و کارگر، فقیر و غنی تقسیم کرده است. ما علیه نظم مبارزه می‌کنیم که سراسر بر تبعیض و نابرابری طبقاتی، جنسی، قومی و ملی بنا شده است.

ما برای استقرار نظم سوسیالیستی تلاش و مبارزه می‌کنیم که در آن هرگونه استثمار ستم، تبعیض، فقر، اختناق و نابرابری بر افتاده باشد و انسان‌های آزاد و برابر در رفاه و خوشبختی زندگی کنند.

سازمان فدائیان (اقلیت) در چهارمین سالگرد حماسه‌ی سیاهکل و بنیانگذاری سازمان کارگران و زحمتکشان و تمام ستم‌دیدگان را به تشدید مبارز برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت خود از طریق استقرار یک حکومت شورائی فرا می‌خواند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

کار - نان - آزادی - حکومت شورایی



### کارگران و جنبش مسلحانه

استثمار، آگاهانه قدم در راهی می‌گذاشتند که می‌دانستند بازگشتی در آن وجود ندارد. آفرینندگان حماسه سیاهکل، اگرچه در یک نبرد نابرابر، خود از پای درآمدند، اما این حرکت سر منشاء چنان تأثیری در جامعه شد که در قلب توده‌های مردم جای گرفت و به رویدادی ماندگار تبدیل گردید. حماسه سیاهکل و جنبش مسلحانه بر اغتشاش فکری و نظری در آن دوران غلبه کرد، و همه محافل و گروه‌هایی را که سرگرم تئوریزه کردن انفعال و بی‌عملی خویش بودند ایزوله و از صحنه خارج ساخت. طولی نکشید که محافل، گروه‌ها و عناصر انقلابی و کمونیست که به مشی مسلحانه باور داشتند اما جدا از سازمان شکل گرفته بودند، به سازمان پیوستند و آن دسته از گروه‌ها و محافل و عناصر انقلابی و کمونیست که هنوز فعالیت مستقل داشتند خود را متعلق به سازمان چریک‌های فدائی خلق می‌دانستند و قلب و مغزشان با سیاهکل و ادامه دهندگان راه آن بود. این، سیاهکل و جنبش مسلحانه بود که ذهنیت منفی و بی‌اعتمادی نسبت به کمونیسم را که در اثر عملکرد حزب توده ایجاد شده بود، در عمل و با فداکاری، از خود گذشتگی، صداقت، و پایبندی رفقا به آرمان‌ها و اهداف کارگران و زحمتکشان عوض کرد و اعتبار از دست رفته و خدشه‌دار شده کمونیست‌ها را احیا کرد. رفقای ما، چه در سیاهکل و چه بعد از آن، با فداکاری و شجاعت کمونیستی نشان دادند که فدائی در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و در مبارزه علیه دشمن طبقاتی، استوار و سرسخت است و تا پای جان ایستاده است. با بانگ بلند و پرخروشی که از سیاهکل بلند شد و در تمام کشور طنین انداخت و با برافراشته شدن پرچم مبارزه مسلحانه در سیاهکل، پاسخ چه باید کردی را که کمونیست‌ها دنبال آن بودند به طرز شفافی داده شد. بن بست‌های پیشین جنبش شکسته و آغاز مرحله جدیدی در جنبش کمونیستی پدیدار گردید. سیاهکل و جنبش مسلحانه کل جامعه را تحت تأثیر قرار داد. سوای آنکه چهره دانشگاه‌ها را عوض کرد و مبارزات دانشجویی و کل دانشگاه را به سوی خود جلب نمود و تحت تأثیر قرار داد، تأثیرات بلانکاری بر سایر اقشار، بویژه آگاه‌ترین و پیشروترین عناصر برجای گذاشت. شعاع پرتاب گدازه‌های این آتش‌فشانی که در سیاهکل آغاز شده بود، تا قلب کارخانه‌ها ادامه یافت و پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران را نیز به سمت خود جلب نمود.

رژیم شاه به بی‌رحمانه‌ترین شکلی به کشتار و شکنجه رفقای ما دست زد تا سازمان را نابود کند. رژیم شاه حداکثر تلاش خود را بکار بست که اخبار مبارزات و عملیات و اهداف رفقای ما به گوش مردم نرسد. رژیم شاه ترفندهای مختلفی را برای تخریب فدائی بکار بست و رفقای ما را "خرابکار" و "عامل بیگانه" خواند، اما هیچیک از این اقدامات نمی‌توانست برای طولانی مدت راه نفوذ فدائی به درون توده‌های کارگر و زحمتکش را سد کند و نتوانست. فدائی، حتا در همان سال‌های خفقان و سرکوب شاهنشاهی نیز اندک اندک به درون کارگران و زحمتکشان راه خویش را باز نمود و از حمایت معنوی آن‌ها نیز برخوردار گشت.

پیش از این به شرایط خفقان و دیکتاتوری شاهنشاهی و کنترل پلیسی شدید در کارخانه‌ها، دائر نمودن سندیکاهای ساواک ساخته و شناسایی و دستگیری کارگران پیشرو اشاره کردیم. به رغم این باید گفت که امکان کار و فعالیت کمونیستها در حد برقراری ارتباط فردی اگر چه بسیار بسیار محدود، اما غیر ممکن نبود. کمالینکه رفقای ما چه در گروه رفیق بیژن جزنی و چه در گروه رفیق احمدزاده، با محیط‌های کارگری تماس و ارتباط کارگری داشتند. اما جو پلیسی حاکم بر کارخانه‌ها و ذهنیت منفی موجود در میان کارگران نسبت به کمونیست‌ها که ثمره عملکرد منفی و تخریبی حزب توده بود مانع از آن می‌شد که این ارتباط فردی بتواند کارگران را در مقیاس جمعی و توده‌ای به عرصه مبارزه سیاسی بکشاند. نمونه آن تلاش و فعالیت رفقا اسکندر صادقی نژاد کارگر تراشکار و جلیل انفرادی کارگر جوشکار که هردو رفیق، دبیر سندیکای کارگران فلز کارمکانیک بودند و پیش از سیاهکل مدت‌ها در میان کارگران به فعالیت پرداخته و با موانع و مشکلات موجود بر سر راه این شکل کار، از نزدیک آشنا شده، دریافت و درک عینی از محیط‌های کارگری داشتند. نمونه دیگر آن، رفیق حسن نوروزی است که پس از سال‌ها کارگری در کارخانه‌ها و شهرهای مختلف، از جمله کار در کارخانجات شاه پسند تهران، در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تأسیسات مشغول بکار بود. رفیق حسن نوروزی یک کارگر پیشرو بود که از سال ۴۶ با مطالعات فشرده، آگاهی سیاسی خود را بالاتر برد. رفیق حسن در اوایل سال ۴۸ با گروه مارکسیستی رفیق احمد زاده تماس گرفت. در این دوره است که فعالیت گروه رفیق احمد زاده شکل مشخص تری به خود می‌گیرد و دو برنامه و وظیفه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار می‌گیرد. هسته‌های سه نفره مطالعه و کار تئوریک و نیز فعالیت در جهت رسوخ در توده‌های کارگر و ایجاد زمینه‌های مناسب برای تشکیل حزب. بنابراین رفیق حسن نوروزی موظف به فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن می‌شود. در پی این برنامه ریزی است که رفیق حسن نوروزی علیرغم خفقان و فضای پلیسی حاکم بر کارخانه، اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب آنها می‌کند. پیرامون مسائل و مشکلات کارگری با آنها صحبت و به منظور ارتقاء آگاهی کارگران تلاش می‌کند و در این زمینه کتاب‌هایی را نیز در اختیار آنها قرار می‌دهد. اما در اثر خفقان و سرکوب پلیسی موجود در کارخانه و تهدیدهای دائمی و وحشتی که حکومت در کارخانه و در کل جامعه پراکنده است، کارگران از این تلاش‌ها استقبال نمی‌کنند. برخی از کارگران قدیمی تر که تجاربی از سال‌های گذشته داشتند با دبینی و بی‌اعتمادی برخورد می‌کنند.

از میان این کارگران، تنها یک کارگر جوان از قسمت نجاری کارخانه با شور و شوق از این کار استقبال نمود اما وی نیز به به شکل کار معترض بود. این کارگر جوان رفیق یوسف زرکار بود که بعدها به صفوف چریک‌های فدائی خلق پیوست. به‌رغم تلاش‌های منظم و خستگی ناپذیر رفیق



رفیق ناصر سیف دلیل صفائی

حسن نوروزی، اما فعالیت سیاسی در میان کارگران با مشکلات و موانع جدی روبرو بود. جمع بندی رفیق که در گروه رفیق احمد زاده آن را مطرح کرد این بود که "هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده‌ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند به دشمن ضرباتی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری و امکان نابودی مطمئن سازد، بی‌ثمر است" (نبرد خلق شماره ۴ خرداد ۱۳۵۳)

غیر از رفیق حسن نوروزی، رفقای دیگری که در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند، نظرات مشابهی را مطرح می‌ساختند. بدین ترتیب "اولین نطفه‌های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای کارگر در گروه احمد زاده مطرح گردید که رفیق حسن نوروزی در این میان نقش مهمی ایفا کرد" (همان) در واقع تجربه مشخص و شرایط واقعی مبارزه، به رفقای ما می‌گفت که در تحت شرایط دیکتاتوری و اختناق شدید پلیسی و با توجه به ذهنیت منفی کارگران از مبارزات و فعالیت‌های گذشته، شکل مناسب مبارزه، نوعی مبارزه سیاسی - نظامی است که با شرایط کشور منطبق است.

مقصود از ذکر این نمونه‌ها، توضیح این مسأله بود که رفقای ما پیش از آنکه جنبش مسلحانه را آغاز کرده باشند، راه‌های دیگری را نیز پیموده و بیگانه با محیط‌های کارگری و کار در میان کارگران نبودند، برعکس اتخاذ مشی مسلحانه تا آنجا که مربوط به شرایط داخلی‌ست، اتفاقاً مبتنی بر همین شناخت و آگاهی‌ست.

به هر رو اعتراضات و اعتصابات کارگری که با تشدید تضادها در اواخر دهه چهل و محو شدن تدریجی اثرات فرم ارضی شاه افزایش یافته بود، پس از آغاز جنبش مسلحانه بیش از پیش تشدید گردید. افزایش اعتراضات و اعتصابات کارگری، از یک سو بیان‌گر تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی بر کارگران و از سوی دیگر شکستن قدر قدرتی دولت شاهنشاهی و فرو ریختن ترس کارگران بود. رفقای سازمان از این به بعد نیز اعتصابات و اعتراضات و مطالبات کارگری و وضعیت جنبش کارگری را به دقت دنبال می‌کنند و نسبت به این اعتصابات برخوردی

فعال دارند و برای ارتقاء سطح مبارزات کارگران تلاش می‌ورزند. در این زمینه می‌توان به اعتصاب و راهپیمایی کارگران جهان چیت در سال ۵۰ اشاره کرد.

در اردیبهشت سال ۵۰ اعتصاب بزرگی در کارخانه جهان چیت رخ داد. در آن زمان، مزد روزانه کارگران در ازاء ۸ ساعت کار، طبق معیارهای وزارت کار چیزی بین ده تا دوازده تومان بود. اما فاتح یزدی، صاحب کارخانه جهان چیت که یکی از مالکان و سرمایه‌داران بزرگ بود و در عین حال روابط نزدیکی با خاندان پهلوی داشت حتی ثرم‌های وزارت کار را هم رعایت نمی‌کرد و در ازاء ۱۲ ساعت کار، مبلغی بین ۵ تا ۷ تومان به کارگران می‌داد. کارگران جهان چیت برای افزایش دستمزد، از روز ۶ اردیبهشت دست به اعتصاب زدند. سه روز اعتصاب و تجمع در محوطه کارخانه برای افزایش دستمزد، نتیجه‌ای نداد. نماینده ادراه کار کرج به این کارخانه رفت و کارگران بر این تصور بودند که وی برای اجرای مقررات وزارت کار و حمایت از کارگران به آنجا رفته است. اما این نماینده دولت، کارگران را تهدید به اخراج کرد و از آنان خواست به اعتصاب پایان دهند. به دنبال آن فرمانده ژاندارمری کرج با چند ژاندارم وارد کارخانه شده و کارگران را تهدید کردند. کارگران تصمیم گرفتند به سمت وزارت کار در تهران دست به راهپیمایی بزنند. پس از آن رئیس ساواک کرج نیز کارگران را تهدید کرد که "اگر از کارخانه بیرون بیایید هر چه دیدید از چشم خودتان دیده‌اید!" و کارگران در مقابل این تهدیدها جوابشان این بود که "اگر جلو آتش و گلوله برویم بهتر از این است که این زندگی را تحمل بکنیم!" به دنبال آن، دو هزار کارگر کارخانه جهان چیت به خیابان می‌ریزند و به سمت تهران دست به راه پیمایی می‌زنند. در میان راه و ساعت حدود ۵ بعد از ظهر، وقتی که کارگران به کاروانسرا سنگی رسیده بودند، ژاندارم‌های شاه صفوف کارگران را مورد یورش قرار می‌دهند و کارگران را به گلوله می‌بندند. در اثر اقدام وحشیانه رژیم شاه، حداقل سه کارگر جهان چیت کشته و چندین نفر دیگر به سختی مصدوم می‌شوند. (۱)

با وجود آنکه هر گونه اعتصاب و اعتراض کارگری در این سال‌ها به شدت سرکوب می‌شد، اما اعتصابات کارگری رو به گسترش داشت. در سال ۵۲ بار دیگر در همین کارخانه جهان چیت کارگران دست به اعتصاب زدند که کارفرما تعدادی از کارگران پیشرو را دستگیر و به اتهام "خرابکاری" آن‌ها را تحویل ساواک داد. کارگران نه فقط فاقد تشکل‌های واقعی بودند، بلکه ساواک خود، سندیکاها و تشکل‌های زوبتوفی (۲) دایر کرده و از طریق این تشکل‌ها، عناصر پیشرو کارگری را شناسایی و به دام می‌انداخت و از کار اخراج و روانه زندان می‌ساخت. هر چند سازمان امنیت و دستگاه پلیسی شاه در وهله نخست سعی می‌کرد هر اعتصاب و اعتراضی را در نطفه خفه کند، اما اگر موفق به چنین کاری نمی‌شد در کمال خسونت آن را سرکوب می‌نمود و به خون می‌کشید. در اعتصابی که سال ۵۳ در نفت در گرفت، ساواک ۵۳ تن از کارگرانی که در زمره



رفیق غفور حسن پور

فعال‌ترین و پیشروترین کارگران بودند دستگیر نمود و به زندان انداخت و آن‌ها را از برخی حقوق اجتماعی نیز محروم ساخت و در نهایت نیز از تمام آن‌ها به زور تعهد گرفت که در فعالیت‌های اجتماعی دخالت نکنند. چنین است که در طول سال‌های پس از سیاهکل ده‌ها کارگر پیشرو از کار اخراج می‌شوند و یا به زندان می‌افتند که با قیام ۲۲ بهمن از زندان آزاد می‌گردند.

دو سال و نیم بعد از حماسه سیاهکل، سازمان در حالیکه در تمام طول این سال‌ها، اعتصابات، مبارزات، مطالبات، اشکال مبارزه و تمام جزئیاتی که مربوط به مبارزه طبقه کارگر می‌شود را در تهران، کرج، گیلان، شیراز، تبریز، اصفهان و برخی دیگر از استان‌ها و شهرهای بزرگ دنبال می‌کند، پیوسته از تشکل طبقه کارگر و از اینکه این مبارزات و اعتصابات، گام‌های موثری در راه تشکل‌یابی طبقه کارگر محسوب می‌شود، یاد می‌کند. رفقای ما علاوه بر ارتباط‌ها و تماس‌های فردی در مقیاس این یا آن کارخانه، در راه بسیج کارگران و کشاندن آن‌ها در مقیاس وسیع به مبارزه تلاش می‌ورزند. رفقای ما در همان حال که با مبارزه مسلحانه، خود را در مقیاس تمام جامعه مطرح می‌کنند و سدهائی را که شاه برای بی‌خبری توده‌ها از فعالیت پیشگامان ایجاد کرده بود می‌شکنند در عین حال در اقدامات و عملیات ویژه، نفوذ خود را در میان کارگران گسترش می‌دهند. اعدام انقلابی فاتح یزدی سرمایه‌دار و صاحب کارخانه جهان چیت در مرداد ماه سال ۵۳ تاکتیک تبلیغی و اقدام مستقیم در رابطه با کارگران و بردن سازمان به درون کارگران در ابعاد وسیع اجتماعی است. فاتح یزدی نمونه و سبلی از طبقه سرمایه‌دار بود و عکس‌العمل وی در برابر اعتصابات کارگران برای افزایش دستمزد نیز، نمونه آشکاری از روش این طبقه در برابر کارگران. رفقای ما با دقت کم نظیری اثرات اجتماعی تاکتیک‌های خود را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دادند. در بیانیه‌های توضیحی که در باره این عملیات در میان کارگران پخش شد، رابطه سرمایه‌داران با رژیم شاه، رابطه کلی سرمایه‌داری ایران با امپریالیسم و نیز نقش دولت در دفاع از منافع سرمایه‌داران



رفیق شجاع الدین مشیدی

به زبان ساده توضیح داده می‌شود و بدین گونه، سازمان نه فقط اتوریته و قدرت دولت شاهنشاهی را زیر سؤال می‌برد و توجه توده کارگران را به سوی پیشاهنگ معطوف می‌سازد، بلکه تبلیغات سوء رژیم علیه چریک فدائی و کوشش‌های مذبحخانه آن برای دور نگاه داشتن توده‌های مردم از پیشاهنگ را خنثا می‌کند. اسناد و انتشارات سازمان در آن سال‌ها تماماً حاکی از آن است که رفقای ما در همان حال که از هر نوع مبارزه صنفی و اقتصادی طبقه کارگر حمایت می‌کنند به منظور به میدان کشاندن وسیع‌تر نیروهای طبقه نیز تلاش می‌کنند.

### ترکیب نیروها و جایگاه کارگران در سازمان

ترکیب نیروهای سازمان و جایگاه کارگران در این ترکیب، با هیچ سازمان و حزب دیگری حتی در طول سال‌های ۴۹ تا قیام و به ویژه بعد از قیام قابل قیاس نیست. در ترکیب نیروهای سازمان، در آغاز اگر چه روشنفکران کمونیست و انقلابی وزن بیشتری داشتند، اما اولاً اغلب این رفقا نیز از خانواده‌های کارگری و زحمتکش برخاسته بودند، ثانیاً از نزدیک با کارگران و زحمتکشان در تماس و با درد و رنج آنان آشنا بودند و از این گذشته کم نبودند رفقای کارگری که در سازمان فعالیت می‌کردند. در این جا بی‌مناسبت نیست به نمونه‌هایی در این زمینه اشاره کنیم:

رفیق اسکندر صادقی نژاد، هم‌رمز رفیق پویان، کارگر تراشکار، بینان گذار و دبیر سندیکای کارگران فلزکار مکانیک است که در آغاز سال ۵۰، در کنار رفقا مسعود احمد زاده، حمید اشرف، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی عضو مرکزیت سازمان است. رفیق جلیل انفرادی که خود یکی از حماسه‌سازان سیاهکل است، کارگر جوشکار، دبیر سندیکای کارگران فلزکار مکانیک بود. رفیق حسن نوروزی کارگر راه آهن در سال ۵۰ عضو مرکزیت سازمان است. رفیق یوسف زرکار که بلافاصله پس از سیاهکل به سازمان پیوست، کارگر راه آهن بود. رفقا جعفر اردبیلی و اصغر عرب هریسی هر دو کارگر آهن‌گری بودند. رفیق مناف فلکی، کارگر


**رفیق بیژن جزنی**

**رفیق حمید اشرف**

قالیباف بود و هر سه این رفقا در سال ۵۰ تیر باران شدند. رفیق محمد چوپان زاده کارگر بنا بود که به گروه رفیق جزنی پیوست در سال ۴۶ زندگی مخفی آغاز کرد و پس از دستگیری، در سال ۵۴ همراه با سایر رفقا در زندان ترور شد. رفیق رحیم خدادادی کارگر مزرعه و کوره پزخانه، رفیق کاظم شهید ثالث کارگر شرکت "ریمینکو" هر دو پس از سیاهکل به سازمان پیوستند. بندعلی مرادی از قهرمانان مقاومت در زندان شاه کارگر خیاط، حسین قاسم نژاد کارگر خیاط، خلیل هوشیاری کارگر یکی از کارخانه‌های رشت، علیرضا کیایی از نفتگران پالایشگاه تهران، خشایار خواجیان، محمد حسین دیانک شوری و . . . از جمله رفقای کارگری هستند که پیش یا در مقطع آغاز حماسه سیاهکل با سازمان بوده و در راه آرمان‌های طبقه کارگر جان باخته‌اند. با آغاز مبارزه مسلحانه و تداوم فعالیت‌های سازمان، نفوذ سازمان در میان کارگران افزایش یافت و پیشروترین کارگران نیز با به صفوف سازمان می‌پیوستند و با خود را جانبدار آن می‌دانستند.

رفقا یدالله زارع کاریزی کارگر کارخانه نیتون، عبدالله کریم پور کارگر اسکله، حسن محمدی راننده، جهان بخش پایداری، بهنام امیری دوان کارگر کارخانه کارتون سازی و کفش وین، رفیق اکبر پارسی کیا کارگر چاپ که در جریان قیام جان باخت و بسیاری دیگر، از جمله رفقای کارگری بودند که پیش از قیام به سازمان پیوستند. رفیق مرتضی (ایوب) کریمی کارگری آگاه، مبلغی توانا که از سال ۴۹ هوادار سازمان بود، در سال ۵۵ دستگیر و به ۱۴ سال زندان محکوم شد. پس از قیام دوباره به سازمان پیوست و در سازماندهی کارگران چاپ تهران، کارگران پروژه‌ای آبادان، نقش فعال و ارزنده‌ای ایفا کرد و در سال ۶۲ به نست دژخیمان جمهوری اسلامی تیر باران شد. رفیق جهانگیر قلعه میان‌دوآب، کارگر لوله کشی و تاسیسات، رفیقی آگاه و مبارز، پیش از قیام به سازمان پیوست، در بخش تشکیلات کارگری سازمان فعالیت می‌کرد و نقش بسیار مهمی در سازماندهی کارگران بیکار ایفا نمود. رفیق جهان در متینگ سازمان در روز ۱۷ بهمن ۵۹ دستگیر و توسط مزدوران جمهوری اسلامی تیر باران شد.

به این لیست البته می‌توان اسامی دیگری را نیز اضافه و آن را تکمیل کرد، اما باید متذکر شد که این لیست بطور قطع تمام رفقای کارگری را که به سازمان پیوسته‌اند دربر نمی‌گیرد بلکه فقط مشمول آن رفقای است که توسط مزدوران تیرباران شده و یا در درگیری‌ها جان باخته‌اند. با این وجود، موضوع پیوستن رفقای کارگر به سازمان، به روشنی نشانه استقبال کارگران از جنبش فدائی و نفوذ سازمان در جنبش کارگری است.

اگر بتوان لیستی ولو ناقص از رفقای کارگری که در صفوف سازمان به فعالیت پرداخته‌اند و تا پیش از قیام جان باختند را تنظیم نمود و براین پایه تا حدودی نفوذ قابل توجه سازمان در میان کارگران را مشاهده کرد، اما تهیه لیستی از رفقای کارگری که پس از قیام به سازمان پیوستند و جانبدار سازمان شدند تقریباً غیر ممکن است. در این جا نیز فقط به چند نمونه اشاره می‌کنیم. رفیق خیرالله حسنونند کارگر صنایع فولاد اهواز و نماینده منتخب کارگران و عضو کمیته کارگری سازمان در خوزستان و سپس در تهران، رفیق داود مدائن کارگر شرکت

طرفدار سازمان بودند. رفقای کارگر در کارخانه کبریت سازی درصدد آن برآمده بودند که آرام سازمان را بر روی قوطی‌های کبریت چاپ کنند. در سال ۵۸ در تمام شهرهای بزرگ به مناسبت سیاهکل مراسمی برگزار گردید که همه جا مورد استقبال کارگران قرار گرفت. در تهران صد‌ها هزار تن از کارگران و هواداران و توده‌های مردم در مراسم بزرگداشت ۱۹ بهمن شرکت کردند. در این مراسم علاوه بر گروه‌های متعدد و مختلفی از هواداران سازمان، ده‌ها گروه و سازمان و تشکل برای سازمان پیام فرستاده بودند که در میان آن‌ها پیام گروه‌های زیادی از کارگران پیشرو نیز وجود داشت. کارگران پیشرو صنعت نفت، کارگران پیشرو صنعت پتروشیمی جنوب، کارگران پیشرو صنایع فولاد، کارگران پیشرو بندر خمینی، کارگران پیشرو نفت تهران، کارگران قالیباف اردبیل و بسیاری دیگر از گروه‌های کارگری به مناسبت بزرگداشت حماسه سیاهکل برای سازمان پیام فرستاده بودند.

در اول ماه مه روز جهانی کارگر در همان سال، حدود ۵۰۰ هزار نفر از کارگران و هواداران سازمان و سایر نیروهای چپ در آن شرکت کردند. در اهمیت سیاهکل و جنبش فدائی، عظمت و تأثیرات آن بر جنبش کارگری و کل جنبش انقلابی همین بس که گفته شود، نه در آن مقطع تاریخی و شروع مبارزه مسلحانه در سیاهکل، نه در سال‌های بعد از آن تا قیام ۲۲ بهمن و نه بعد از آن نه فقط هیچ حزب و سازمان کمونیستی را نمی‌توان با سازمان قیاس کرد، بلکه حتا مجموعه این سازمان‌ها و احزاب نیز پس از ۴ دهه، نه به لحاظ نظری از چنان موقعیتی برخوردار شده‌اند و نه به لحاظ عملی.

#### زیر نویس:

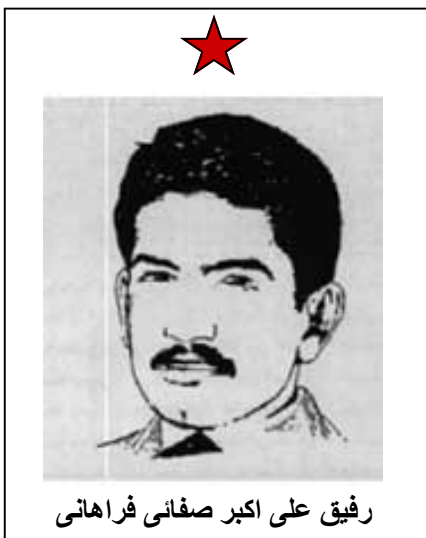
۱- مشروح ماجرای این اعتصاب و راهپیمایی توسط یکی از کارگران جهان چیت که در اثر تیراندازی مزدوران شاه در جریان راه پیمایی زخمی شد و بعد از قیام به سازمان پیوست، در نشریه کار مورخ ۱۰ اردیبهشت ۵۸ ویژه اول ماه مه درج شده است.

۲- زوباتف - رئیس اداره آگاهی شهر مسکو و بدعت گذار سوسیالیسم پلیسی بود که سازمان‌های کارگری جعلی که تحت قیمومت ژاندارم‌ها و پلیس بودند تشکیل داده بود برای اینکه کارگران را به دام بیناندازد و از جنبش انقلابی دور سازد.

فلور اصفهان و از اعضای برجسته سازمان، رفیق غلامرضا مولانی بیرگانی، کارگر جنرال موتورز عضو کمیته کارگری تهران، رفیق محمد علی ابرندی سازمانده مبارزات کارگران پروژه‌های نورد اهواز، رفیق عبدالله طهماسبیان کارگر خباز، رفیق اقبال طاهرخو کارگر جوشکار، رفیق فرزاد صیامی کارگر بافنده سوزنی، بهمن راست خدیو کارگر ماهیگیری، علی اکبر حیدریان کارگر کوره پزخانه، ونداد ایمانی کارگر کارخانه نساجی (شماره ۲ قائم شهر)، علی میرشکاری کارگر کوره پزخانه و سنگ بری، احمد رضا بیک محمدی هزاره کارگر تریکو باف، محمد چشم براه کارگر بندر، محمد سلیمانی کارگر کارگاه قاب سازی و ده‌ها رفیق کارگر دیگر، از رفقای کارگر سازمان می‌باشند که توسط مزدوران جمهوری اسلامی، بعد از قیام کشته شده‌اند و باید اضافه نمود که ده‌ها رفیق کارگر دیگر نیز به زندان افتاده‌اند.

در زمان حکومت شاهنشاهی یعنی از فاصله حماسه سیاهکل تا قیام ۲۲ بهمن، به دلیل وجود دیکتاتوری و اختناق شاهنشاهی، تأثیر فعالیت‌های سازمان بر جنبش کارگری و میزان نفوذ آن در میان کارگران را نمی‌شد فهمید. تأثیر فعالیت‌های سازمان بر جنبش کارگری و نفوذ آن در میان کارگران در زمان دیکتاتوری شاه زمانی آشکار شد که در پی قیام ۲۲ بهمن ۵۷ گروه‌ها از کارگران به سازمان پیوستند به نحوی که به جرأت می‌توان گفت در هیچ کارخانه‌ای نبود که نیروی کارگری سازمان در آن حضور نداشته باشد. بازتاب و نتایج این حضور را در شماره‌های مختلف نشریه کار که پس از قیام انتشار یافت و تیراژ آن تا ۲۰۰ هزار رسید می‌توان به خوبی مشاهده کرد. اخبار و گزارشات متعدد کارگری، موضع‌گیری‌ها و کارخانه‌های مختلف، انعکاس خواست‌ها و مشکلات کارگران، درج اشعار و مقالاتی که توسط رفقای کارگر تهیه می‌شد، بازتاب وسیع وضعیت تشکل‌های کارگری و گزارش از اقدامات و پیشرفت‌های شوراهای کارگری و بازتاب وسیع نظر کارگران در ستون کارگران سخن می‌گویند، همه این‌ها نشان از نفوذ سازمان در میان طبقه کارگر و روی آوری کارگران به سمت سازمان بود. کارگران در مهم‌ترین کارخانه‌های استان آذربایجان مانند سایر استان‌ها در مقیاس گسترده‌ای به سمت سازمان روی آوردند. بسیاری از کارخانه‌های تبریز کارگران بطور یک پارچه

## سیاهکل و جنبش کارگری - کمونیستی



رفیق علی اکبر صفائی فراهانی

کشتار و تیرباران و شکنجه رفقای ما برای نابودی فدائی، تیرهای زهرآگینی را نیز به سوی سازمان پرتاب کرده‌اند، بلکه پادوان رنگارنگ ارتجاع و بورژوازی و حتا برخی از کسانی که خود را در صفوف سازمان جا زده بودند، اما جریان رشد مبارزه طبقاتی نشان داد که آن‌ها اساساً تعلق به آرمان‌های رفقای بنیان‌گذار سازمان یعنی آرمان‌های سوسیالیستی طبقه کارگر نداشته و ندارند، بلکه افکار و عقاید و اهدافشان در مقابل اهداف و خواست‌های کارگران و توده‌های مردم بوده است، این‌ها نیز با پرتاب تیرهای سمی به سمت سازمان و رفقای ما، جملگی بر آن بوده‌اند تا خورشید را در پس لکه‌های ابر ناپدید کنند! اما خورشید را نمی‌توان برای همیشه در پس ابرها پنهان کرد و تیرهای زهرآگین دشمن طبقاتی و کارگزاران آن، قادر نشده است حقانیت، درستی راه، شجاعت، از خود گذشتگی و فداکاری و خصائل برجسته کمونیستی رفقای سازمان ما را خدشه‌دار سازد. چهل سال پس از سیاهکل و به‌رغم تلاش‌های همه‌جانبه طبقات ارتجاعی در مکتوم ساختن و تحریف حقایق، سمپاشی علیه سازمان و انکار و

تخطئه فعالیت‌های انقلابی و کمونیستی مؤثر آن در جامعه، سیاهکل و جنبش فدائی اما همچنان مورد احترام پیشروترین اقشار جامعه و محبوب کارگران و زحمتکشان است. چهل سال پس از سیاهکل خطاب به آن گروه‌ها، محفل‌ها و کسانی که آیه یأس و ناامیدی می‌خواندند، اهل عمل و مبارزه جدی نبودند و حاشیه امن و عافیت گزیده بودند و نیز دشمنان امروزین سازمان که با هزار و یک رشته مرئی و نامرئی به همان نحله پیوند

در صفحه ۱۵

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمائید.

آلمان  
K . A . R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany

دانمارک  
I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس  
Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند  
Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کانادا  
K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A  
6932641 Postbank  
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://96.0.74.95/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 590 February 2011

### رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

**www.radioshora.org** سایت رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو را دریافت کنید

**برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:**

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

**شماره پیام‌گیر صدای  
دمکراسی شورایی:  
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹**

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی